

فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران

اشرف دهقانی

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران

۱۳۸۰

در این نوشته من با تاکید بر خطوط اصلی نظراتی که سازمان ما بر پایه آنها بنیان گذاشته شد، سعی کرده ام گوشه هایی از تجربیات چریک های فدایی خلق ایران در سال های ۵۰ را بیان کنم. با این باور که انتقال تجارب آن سالهای پربار مبارزاتی به نسل جوان، نیروهای مبارز و کمونیست را در تعقیب راه انقلاب ایران یاری خواهد رساند امیدوارم در فرصتی دیگر بتوانم فرازهای هر چه گسترده تری از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران را به رشته تحریر درآورم. در این نوشته من از خودم بعنوان سوم شخص اسم برده ام و راوی مطلب ما می باشد. فکر کردم این روش برای برآورده کردن منظور فوق بهتر باشد.

اشرف دهقانی
اردیبهشت ۱۳۸۰

فصل اول:

نیروهای پرولتاریائی در سراسر جهان برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم بطور پی گیر و خستگی ناپذیر مبارزه می کنند. ما در معرفی خود می توانیم بگوئیم که "چریک های فدایی خلق ایران" یکی از این نیروها بوده و به اردوی جهانی طبقه کارگر تعلق دارد.

اعلام موجودیت علنی "چریک های فدایی خلق ایران" بمثابة یک جریان کمونیستی معتقد به مبارزه سیاسی _ نظامی در ایران با حماسه سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) صورت گرفت. حماسه ای که نقطه عطفی در تاریخ مبارزات خلقهای ایران بوجود آورد. در طی سالهای ۵۰ در شرایط اختناق شدید و حاکمیت دیکتاتوری سیاهی که هرگونه فضای باز و آزادی را برای مبارزه مسدود ساخته بود، چریک های فدایی خلق با پی گیری فعالیت های انقلابی خود به تدریج موفق شدند با جلب حمایت معنوی و بخشا مادی کارگران و دیگر توده های ستمدیده به تنها سازمان کمونیستی فعال در صحنه مبارزاتی ایران تبدیل شوند. در این دوره سازمان ما در صحنه رویدادهای سیاسی ایران وزنه ای مهم بحساب می آمد بگونه ای که رژیم حاکم (رژیم وابسته به امپریالیسم شاه) همواره مجبور بود در طرحریزی و اجرای برنامه های سیاسی _ تبلیغی خود، وجود این نیرو را در نظر گرفته و بحساب آورد. سازمان نه فقط در دل ستمدیدگان جامعه ایران جای گرفت بلکه در خارج از مرزها و بخصوص در منطقه خاورمیانه نیز محبوبیت چشم گیری بدست آورد.

رمز چنین موفقیت بزرگی را باید در درک درست بنیانگذاران این سازمان نسبت به نیازهای مبرم تاریخی و ضرورت های انقلابی جامعه و پاسخ عملی درست به آنها جستجو کرد. همانطور که درست در شرایط بعد انحراف از خط مشی انقلابی تئوری مبارزه مسلحانه منجر به عدم پاسخگویی به نیازهای مبرم آن دوره جنبش و در نتیجه رسوخ اپورتونیسم بدون سازمان و سپس وارد شدن ضربات سنگینی بر آن گشت.

مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق بن بستنی که جنبش انقلابی توده ها در جهت رشد و اعتلای خود سالها در آن گرفتار آمده بود را شکست و راه را بر رشد و شکوفائی مبارزاتی گشود. پیش از آن تمام شیوه هایی که برای پیشبرد یک مبارزه متشکل در جامعه ما صورت گرفته بود و اساسا شیوه های مسالمت آمیز مبارزه بودند، به شکست انجامیده و به بن بست رسیده بودند. در پیش گرفتن این شیوه های مبارزه در برابر دشمنی که فقط زبان زور را می فهمید، تنها باعث سرکوب مبارزین می شد. تحت تاثیر همین واقعیت بود که بخصوص از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به بعد یک دوران سکون ظاهری در جنبش انقلابی مردم ما ایجاد شد. اما راه چریک ها هم در تئوری و هم در عمل به ضرورت های تاریخی جامعه ایران که در آن مقطع همانا نشان دادن راه برای برون رفت از این بن بست بود پاسخ مثبت داد. درست به اعتبار چنین واقعیتی بود که رهروان این راه _ که وجودشان از عشق به کارگران و زحمتکشان و از کینه و نفرتی عظیم نسبت به دشمنان مردم سرشار بود _ از قاطعیت انقلابی و عزمی پولادین برخوردار بودند. راه و نظرات درست و انقلابی در وجود این رهروان به نیروئی مادی تبدیل شده بود که ایمان خلل ناپذیر و محکم آنان نسبت به پیروزی کارگران

و ستم‌دیدگان را باعث میشد. ایمانی که بقول رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری حاصل درآمیختگی آگاهی کمونیستی آنان با صداقت انقلابیشان بود. (۱)

بینیم رزمندگان کمونیست بنیانگذار سازمان ما چه کسانی بودند و اصلی‌ترین انگیزه مبارزاتی آنان چه بود؟

این چریک‌های فدائی خلق جمعی از آگاه‌ترین، صدیق‌ترین و شجاع‌ترین فرزندان مردم ایران بودند. جوانانی با شعور انقلابی (دارای آگاهی کمونیستی) و پرشور که زندگی یا مرگ برای آنان تنها برای تحقق آرمان‌های انسانیشان مفهوم داشت. آنها شیفته آزادی بودند، شیفته رهایی بشریت از قید هرگونه ظلم و ستم، فقر و گرسنگی، جهل و نادانی، بی‌خانمانی، شکنجه، اعدام، جنگ و خونریزی و خلاصه شیفته رهایی انسان از قید همه رنج‌ها و مصائب و کتافات جامعه طبقاتی بودند. بهمین دلیل سازمان ما بعنوان یک سازمان کمونیستی از همان ابتدا اصلی‌ترین انگیزه مبارزاتی خود را تحقق جامعه‌ای اعلام کرده است که در سرلوحه آن همانطور که مارکس - رهبر پرولتاریای جهان - برای اولین بار مطرح کرد، این شعار نوشته شده باشد: "از هر کس بنا بر توانائی اش، به هر کس بنا بر نیازش". (نقد برنامه گوتا، کارل مارکس) در چنین جامعه‌ای هر کس امکان می‌یابد تا آنجا که می‌تواند توانائیها و استعدادهايش را بنحو احسن در خدمت جامعه بکار گیرد و قادر است باندازه نیازش از همه نعمات زندگی بهره‌مند شود. جامعه‌ای که درست بدلیل آزاد بودن فرد انسان‌ها در آن، جامعه‌ای واقعا آزاد است.

اما چگونه می‌توان به چنین جامعه‌ی زیبایی دست یافت؟

واقعیت اینست که تاریخ بشریت از زمان پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات (که دارای منافع متضاد می‌باشند) همواره تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. تاریخ مبارزه بین طبقات ستمگر و ستم‌دیده، استثمارگر و استثمار شونده، حاکم و محکوم که اولی منافع خود را در حفظ وضع موجود و تحکیم سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم می‌بیند و دومی خواهان برچیده شدن بساط ظلم و جور طبقات حاکم بوده و منافعش را در نابودی نظم موجود جستجو می‌کند. مبارزه بین طبقاتی که یکی خواهان پیشرفت و ترقی است و دیگری که می‌کوشد تاریخ را از سیر تکاملی خود باز دارد و بهمین دلیل ارتجاعی است. طبقات حاکم که دستگاه دولتی را در دست دارند همواره با تکیه به قدرت نیروهای مسلح خود کوشیده‌اند طبقات پائین را تحت سلطه خود نگاه دارند. آنها در مقابل طبقات پائین که خواستار زندگی بهتر و رشد و تعالی جامعه می‌باشند همواره به قهر ضدانقلابی و خشونت متوسل شده و برای حفظ منافع خود جنگ و خونریزی را به جامعه تحمیل کرده‌اند.

تجربه تمام مبارزات طبقاتی در سراسر تاریخ نشان می‌دهد که طبقات حاکم هرگز به میل خود از اریکه قدرت کنار نرفته‌اند. حتی کسب رفورم‌های کوچک اجتماعی اگر هم در چهارچوب این یا آن نظم طبقاتی امکان پذیر بوده، با مبارزات توأم با فداکاری و حماسه آفرینی توده‌ها بدست آمده است. بطور کلی طبقات ستمگر در مقابل ستم‌دیدگان که خواهان رهایی از ستم و در نتیجه تغییر نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم می‌باشند، راهی جز توسل به مبارزه قهرآمیز و انقلاب بجای نگذاشته‌اند. توده‌ها سازنده تاریخ هستند و همواره این نیروی عظیم ستم‌دیدگان بوده است که از طریق انقلاب نظم کهن را نابود و نظم نوین را جایگزین آن ساخته است.

با علم به چنین واقعیت‌هایی بود که رفقای بنیانگذار سازمان ما قبل از هر چیز این سؤال را برای خود مطرح نمودند که اگر برابری آزادی بشریت را آرمان خود قرار داده‌اند وظایف و مسئولیت‌های انقلابی آنان در شرایط مشخصی که در آن زندگی می‌کنند چیست!

رفقای ما سالها دست به مطالعه آثار بزرگان مارکسیسم زده بودند. حتی کتاب‌هایی از مارکس و انگلس و لنین را که بزبان فارسی موجود نبود یا از ترجمه آنها مطمئن نبودند بزبان انگلیسی مطالعه و تا جایی که مقدور بود اقدام به ترجمه آنها نموده بودند؛ و بطور کلی با تلاشی خستگی‌ناپذیر کوشیده بودند کمونیسم را بمناب یک علم (علم شرایط رهایی طبقه کارگر) فرا گیرند. آنها از زمره آن روشنفکرانی نبودند که صرفاً حرف‌های زیبا می‌زنند ولی حاضر نیستند برای تحقق آن حرف‌ها قدمی بردارند. بنابراین رفقای ما بدرستی راه رسیدن به آرمان‌های والای کمونیستی را مبارزه با دولت حاکم و ایفای نقشی هر چه پربارتر در به ثمر رساندن انقلاب توده‌های تحت ستم ایران دانستند. اولین قدم در اجرای این نقش شناخت سیستم اقتصادی - اجتماعی ایران، درک تضاد اصلی جامعه، شناخت طبقات انقلابی و ضدانقلابی و بر این مبنا کشف قانونمندیهای حاکم بر انقلاب ایران بود. از اینرو انجام دو تلاش پیگیرانه که مکمل یکدیگر بودند در دستور کار قرار گرفت: یکی رفتن به میان کارگران و دهقانان و کسب شناخت عینی از شرایط کار و زندگی آنان (۲) و دیگری مطالعه آثار تئوریک چه در رابطه با شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران و تاریخ معاصر ایران و چه در ارتباط با قانونمندیهای انقلابات معاصر جهان و جنبش‌های آزادیبخش در سراسر دنیا. این تلاش دوگانه با جدیت تمام دنبال شد و حاصل آن بصورت تئوریک با دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی جمع بندی گردید. باین ترتیب تئوری انقلاب ایران که از آن بعنوان تئوری مبارزه مسلحانه نام می‌بریم تدوین شد. این تئوری در حقیقت خلاق‌ترین شکل انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جامعه تحت سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران است. باید تأکید کرد که در کار تدوین این تئوری تک تک رفقای که دست اندرکار ایجاد سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بودند از سمپاتیزان ساده گرفته تا اعضای که در رأس آن قرار داشتند سهم بودند. بواقع در رابطه با آن تلاش دوگانه هر کس گوشه‌ای از کار را بنابه توانمندیها و امکانات و شرایطش انجام داده بود. (۳)

بر مبنای این تئوری، در توضیح قانونمندیهای انقلاب ایران، رفقای بنیانگذار سازمان مطرح ساختند: مگر نه اینست که مسأله اصلی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. پس اگر صحبت از انقلاب توده‌هاست مسأله اصلی که باید پیشرو روشنفکران کمونیست قرار گیرد، اینست که اصولاً راه تسخیر قدرت سیاسی در ایران چگونه است! توده‌ها

چگونه می‌توانند با نیروهای مسلح دولت، با ارتش ضد خلقی که ستون فقرات سلطه امپریالیستی در ایران را تشکیل می‌دهند مقابله نموده و این ارتش را شکست دهند؟ با طرح چنین سنوالاتی بود که تئوری مبارزه مسلحانه در عین حال به یکی از مهمترین معضلات جنبش یعنی چگونگی بسیج و سازماندهی توده‌ها پاسخ می‌دهد. ارتش ضد خلقی را تنها با ارتش خلقی می‌توان درهم کوبید. ولی تنها راه تشکیل ارتش خلق جنگ توده‌ای طولانی است. در پروسه این جنگ است که توده‌ها را می‌توان هم بلحاظ سیاسی و هم نظامی بسیج و سازماندهی نمود.

بنابراین با تشخیص قانونمندیهای انقلاب ایران و با تأکید بر تجربیات انقلابات پیشین معاصر، تئوری مبارزه مسلحانه این موضوع را عنوان می‌کند که در جامعه تحت سلطه ایران، توده‌ها با قیام‌های مسلحانه شهری نمی‌توانند به پیروزی دست یابند و راه انقلاب، راه مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی است که توده‌ها به تدریج به آن کشیده می‌شوند. مطابق این تئوری در شرایط جامعه ایران پیشاهنگ کمونیست کار خود را با نیروی اندکی آغاز می‌کند و بتدریج با جلب حمایت معنوی و سپس مادی توده‌ها قدرت بیشتری گرفته و مجدداً با پی‌گیری مبارزه امکان هر چه بیشتری برای بسیج و سازماندهی سیاسی و نظامی توده‌ها بدست می‌آورد. در چنین روندی است که مبارزه مسلحانه توده‌ای در جامعه جریان می‌یابد.

مبارزه مسلحانه از همان آغاز در جامعه جو انقلابی بوجود می‌آورد و شرایط ذهنی مبارزاتی را هر چه بیشتر تقویت نموده و زمینه را برای رشد سایر اشکال مبارزاتی فراهم می‌کند. از این طریق پیشروان کمونیست مسلح قادر می‌شوند که در عین حال با استفاده از دیگر اشکال مبارزاتی، یک مبارزه همه‌جانبه را در جامعه سازمان داده و رهبری نمایند. به این ترتیب در محیط و بستری که جریان مبارزه مسلحانه در جامعه بوجود می‌آورد امکان ارتباط روشنفکران کمونیست با کارگران نیز فراهم می‌گردد و به مسأله ایجاد شرایط برای تشکیل حزب طبقه کارگر پاسخ عملی داده میشود. می‌توان گفت مبارزه مسلحانه توده‌ای که هدفش آزاد سازی مناطق، درهم شکستن نیروهای دشمن و کسب قدرت سیاسی است، در پروسه رشد و پیشرفت خود همه آنچه را که برای پیروزی انقلاب با رهبری طبقه کارگر لازم است مهیا می‌سازد.

همانطور که از مطالب فوق الذکر برمی‌آید تکیه اساسی تئوری مبارزه مسلحانه بر ضرورت گسترش هرچه بیشتر مبارزه مسلحانه توده‌ای در جامعه می‌باشد و باز همانطور که گفته شد این تئوری امکان ارتباط گیری زنده و مبارزاتی روشنفکران کمونیست با طبقه کارگر و اساساً امکان تشکیل طبقاتی این طبقه انقلابی که مسئولیت رهبری انقلاب بر دوش اوست را در پروسه مبارزه مسلحانه و در هرچه بیشتر توده‌ای شدن آن می‌داند. بنابراین از نظر این تئوری اگر در شرایطی امکان بسیج و سازماندهی طبقه کارگر بطور بالفعل وجود ندارد (مثلاً در شرایطی که این تئوری تدوین می‌شد علاوه بر سایر عواملی که سد راه این امر بسیار مهم و حیاتی بودند، رکود و خمود بر مبارزات کارگران حاکم بود)، کمونیست‌ها حق ندارند به بهانه آنکه وظیفه متشکل کردن و سازماندهی سیاسی طبقه کارگر بر عهده آنهاست، فعالیت‌های انقلابی را تعطیل و منتظر شرایط مناسب برای این منظور بمانند؛ بلکه باید به چنان اعمال انقلابی دست یازند که در حالیکه به مثابه نمایندگان فکری طبقه کارگر مهر خود را بر جنبش می‌کوبند، شرایط را برای به میدان کشاندن هرچه بیشتر این طبقه آماده نمایند. هیچ مهم نیست که کمونیست‌ها در شرایطی در ابتدای کار بکوشند قبل از کارگران نیروهائی را به میدان بکشانند که به مثابه نیروهای انقلابی بیش از دیگران امکان و آمادگی ورود به صحنه مبارزه را دارا می‌باشند. بر این اساس می‌توان در صورت لزوم آن نیروهای اجتماعی (اقتشار و طبقات) را در ابتدا مورد توجه قرار داد که از شرایط شرکت در مبارزه مسلحانه برخوردارند و به این مبارزه کشیده می‌شوند. آنچه مهم است اینست که کمونیست‌ها با مبارزه فعال خود بتوانند خود را در رأس جنبش‌های توده‌ای قرار دهند و با بدست گرفتن رهبری این مبارزات در حالیکه امکان بسیج و سازماندهی طبقه کارگر را بالا می‌برند، زمینه برای اعمال رهبری کمونیستی این طبقه بر کل جنبش را فراهم نمایند. خواهیم دید که از نظر دور داشتن همین موضوع بظاهر ساده و عدم درک کامل قانونمندیهای مبارزه مسلحانه طولانی که بالطبع با قانونمندیهای قیام‌های مسلحانه شهری متفاوت است، از طرف رفقای ما در دوره بعدی فعالیت‌های انقلابی سازمان، چه نتایج ناگواری به بار آورد.

فصل دوم:

عمل به تئوری مبارزه مسلحانه از اواخر سالهای ۴۰ با عملیاتی نظیر مصادره بانک هائی در تهران، حمله به کلانتری ۵ تبریز و برجسته تر از همه با حرکت یک نیروی چریکی در جنگل‌های شمال آغاز شد. حماسه سیاهکل که هم سمبلی شد برای آغاز مبارزه مسلحانه در ایران و هم رزمهای دلیرانه و مشحون از فداکاری و ایثار کمونیستی چریک‌های فدائی خلق در جنگل و شهر را یادآوری می‌کند، در شامگاه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با حمله شجاعانه رفقای جنگل به رهبری رفیق علی اکبر صفائی فراهانی (۴) به یک پاسگاه ژاندارمری واقع در "سیاهکل" که مرکز ستم به دهقانان این منطقه بود وجود آمد. رژیم شاه که از مبارزه مسلحانه چریک‌ها سخت وحشت زده و هراسان شده بود برای سرکوب و به خیال خود نابودی آن، نیروی مسلح بزرگی را بسیج نموده و از زمین و هوا منطقه را محاصره نظامی کرد. در جنگل درگیری‌های مسلحانه چندی بین نیروهای مسلح ضد خلقی و انقلابیون مسلح جنگل بوجود آمد و اوضاع به گونه‌ای شد که کتمان خبر این درگیریهای مبارزاتی برای رژیم ممکن نشد و در نتیجه خود دستگاه‌های تبلیغاتی و خبر رسانی‌های حکومت مجبور شدند خبر این وقایع را در سراسر کشور پخش نمایند.

اهمیت این عملیات مسلحانه و درگیریهای نظامی متعاقب آن در شرایط آنروز جامعه بسیار بسیار برجسته بود. اما این اهمیت صرفاً جنبه نظامی نداشت بلکه مهمتر و برجسته تر از آن اهمیت سیاسی سیاهکل مطرح بود.

مبارزه مسلحانه در شرایطی در ایران آغاز شد که با رشد هرچه بیشتر سیستم سرمایه داری وابسته در ایران تضادهای طبقاتی هرچه شدیدتر گشته و بر حدت خشم و ناراضی توده ها از وضع موجود افزوده شده بود. کارگران در معرض چنان استعمار وحشیانه ای قرار داشتند که نیروی کار ارزان آنان، برای رژیم وابسته به امپریالیسم شاه یکی از موارد تبلیغ برای جلب سرمایه گذارهای خارجی بود. دهقانان تازه از قید اربابان فنودال رسته، اسیر استعمار بانکهای امپریالیستی شده و در شرایط دشواری گرفتار آمده بودند. بسیاری از این دهقانان ورشکسته شده و با رها کردن زمین خود در جستجوی کار، آواره شهرها می شدند. علاوه بر این، بیکاری دائم التزاید در روستا نیز روستائیان را به شهرها کشانده (۵) و بر تعداد آلودگی ناشین های حواشی شهرها می افزود. افسار میانی و متوسط در شهرها نیز هر یک بگونه ای تحت ستم دولت قرار داشتند و از جمله فشارهای دولتی برای اخاذی از آنان و قلدرمنشی های مأموران دولتی، آنها را از وضع موجود ناراضی و خشمناک کرده بود. به این شرایط دشوار زندگی اقتصادی باید فشارهای مختلف اجتماعی را نیز اضافه نمود و همینطور فشارهای سیاسی که نفس توده ها را می برید.

این اوضاع نمودار شدت تضادهای عینی بین کارگران و دهقانان و اقشار مختلف خرده بوزاری (بورژوازی ملی که پیشتر در حال نابودی بود پس از "انقلاب سفید" شاه بدلیل رشد و گسترش هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی به مثابه یک طبقه بطور قطع از بین رفت) از یکطرف و سرمایه داران وابسته و امپریالیست ها از طرف دیگر بود. با اینحال در آزمون مبارزات توده ها در چنان سطحی قرار نداشت که عینا و بلاد رنگ آن اوضاع را انعکاس داده و بیانگر تضادهای شدید طبقاتی موجود باشد.

واقعیت آن بود که در آزمون رکود و خمود بر مبارزات توده ها حاکم بود. چرا چنین بود؟ به این سنوال حزب توده بعنوان یک جریان انحرافی که در آزمون مبلغ سیاست های رویزیونیستی شوروی سابق در ایران بود و از طریق رادیویی (رادپو پیک) برای ایران برنامه پخش می کرد، اینطور پاسخ میداد که با انجام اصلاحات ارضی، سرمایه داری در شکل کلاسیک خود در ایران حاکم شده و این سرمایه داری دوران رشد و شکوفایی خود را در جامعه ما طی می کند. بنابراین علت رکود و خمود بر مبارزات توده ها آنست که تضادهای سابق تخفیف یافته و تضادهای جدید هنوز به حد کافی رشد نکرده اند. به عبارتی دیگر توده ها به حد کافی از شرایط زندگی خود ناراضی نیستند. حزب توده از اینجا نتیجه می گرفت که اساسا شرایط عینی برای انقلاب وجود ندارد. منظور حزب توده از بکارگیری این ترم مارکسیستی (شرایط عینی انقلاب) (۶) توضیح این نظر نادرست بود که: از آنجا که دوران کنونی، دوران رشد و شکوفایی سرمایه داری است، منافع توده ها و بخصوص دهقانان که تازه صاحب زمین شده اند (و گویا زندگیشان حال دیگر با خوشبختی و کامیابی قرین گشته) با منافع رشد این سرمایه داری هماهنگ است. بنابراین توده ها بدلیل شرایط مادی زندگی خود خواهان سرنگونی رژیم و انقلاب نیستند. صرفنظر از درک غیر واقعی حزب توده از شرایط مادی زندگی توده ها و بخصوص کارگران و دهقانان وهمچنین از خواست های سیاسی و شدت نفرت و کینه آنان از رژیم شاه (در مورد دهقانان در شکل نفرت از بوروکراسی و مأمورین دولتی) اساسی ترین نکته نادرست و انحرافی در نظرات حزب توده آن بود که در تحلیل های تئوریک خود سلطه امپریالیسم در ایران را نادیده می گرفت. در نتیجه نمی خواست یا نمی توانست بفهمد که با انجام اصلاحات ارضی و بطور کلی "انقلاب سفید" شاه، امکان بسط هرچه بیشتر سرمایه های امپریالیستی در ایران مهیا شده و این امر ناچاراً تضادهای طبقاتی را در جامعه تشدید می نماید، و نه اینکه آنها را تخفیف دهد.

اتفاقا خیزش عظیم توده ها در سالهای ۵۶-۵۷ که به قیام پرشکوه بهمن انجامید، خط بطلان بر آن نظرات کشید. برآستی که "پراتیک معیار حقیقت" است. بدون فراهم بودن شرایط عینی برای انقلاب، آن مبارزات عظیم وگسترده توده ای نمی توانستند بوجود آیند در حالیکه با اعتلای آن مبارزات بود که پس از قتل عام میدان ژاله (جمعه سیاه) در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، موقعیت انقلابی در جامعه ما بوجود آمد. آنچه در دوره پیشین کم بود شرایط ذهنی انقلاب بود که تشکیلات عقب مانده و سازشکار حزب توده قادر به ایفای نقش مثبت در آفرینش آن نبود. (ما از همان ابتدا حزب توده را کاریکاتوری از یک حزب کمونیست نامیدیم حزبی که در واقع لحظه ای نیز حزب طبقه کارگر نبود).

علت رکود و خمود مبارزات توده ها در آزمون همانطور که رفقای بنیانگذار سازمان ما مطرح ساختند، عوامل روبنائی مشخص چندی بود که در اینجا به اصلی ترین آنها بطور فشرده اشاره می کنیم:

رژیم شاه در جهت حفظ سیستم اقتصادی _ اجتماعی حاکم بر جامعه و تأمین منافع سرمایه داران وابسته ایران و امپریالیست های خارجی، در طول چندین سال حکومت خود توانسته بود با خفه کردن فریاد حق طلبانه و آزادیخواهانه توده ها در گلو و با به خاک و خون کشیدن مبارزات مردم در زمانهای مختلف، بطور چشم گیری از رشد مبارزات توده ای جلوگیری نماید. از ۲۸ مرداد سال ۳۲ که شاه با کودتای دست ساز امپریالیست های آمریکا و انگلیس مجدداً به تخت سلطنت نشست، بودجه های کلانی برای تقویت ارتش و دیگر نیروهای نظامی اختصاص یافت و در اولین فرصت سازمان جاسوسی و امنیت رژیم بنام سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پایه ریزی شده و روز بروز با صرف مبالغ هنگفتی تقویت شد. با چنین اهرم های ضد انقلابی بود که رژیم شاه هر مبارزه توده ای را حتی اگر این مبارزه بخاطر تحقق ابتدائی ترین خواسته های صنفی بود با خشونت کامل درهم می شکست و با سلب هرگونه آزادی و از بین بردن حقوق دمکراتیک مردم با قدر قدرتی حکومت می کرد. از فاصله ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا آغاز مبارزه مسلحانه در سیاهکل (۱۹ بهمن ۴۹) تمام مبارزات در مقابله با رژیم شاه با شکست مواجه شده بودند. اما دلیل شکست صرفاً قدرت شاه نبود بلکه ضعف رهبری (نیروهای سیاسی رهبری کننده مبارزات توده ها) و یا فقدان رهبری در این رابطه عمدگی داشت. آنجا که رهبری وجود داشت (منظور حزب توده و جبهه ملی است) این رهبران با وجود آمادگی توده ها برای پیشبرد مبارزه، یا به مردم خیانت نموده و به آنها پشت کرده بودند و یا با غلتیدن به رفورمیسم و سازشکاری از جمله با

طرح شعارهای از کار افتاده ای نظیر برقراری "حکومت قانون" و خواست اصلاحات از رژیم شاه و با اتخاذ شیوه های نادرست مبارزاتی و اشکال سازمانی از کار افتاده، مبارزات مردم را دچار شکست نموده بودند. در نتیجه این امر، نه فقط مردم نسبت به نیروهای سیاسی جامعه بی اعتماد شده بودند (بخصوص خیانت ها و سازشکاریهای رهبران حزب توده به اعتبار نام کمونیسم در جامعه لطمه جدی زده بود) بلکه دیگر اعتقادی نیز به شیوه های مسالمت آمیز مبارزه نداشتند و به تجربه، سترون بودن این شیوه های مبارزه را دریافته بودند. بخصوص تمام محافل و گروه های مبارزی که می خواستند در پناه رعایت مخفی کاری و با کار صرفا سیاسی یک جریان مبارزاتی را در جامعه بوجود آورند طعمه هائی برای شکار پلیس میشدند. در شرایط فقدان یک پیشرو انقلابی در جامعه تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیکی دشمن نیز تأثیرات بسیار منفی روی مردم داشت. مجموعه این شرایط باعث شده بود که توده های شکست خورده، توده های بی اعتماد به روشنفکران و به مبارزه سیاسی ای که آنها ارائه می دادند، توده هائی که تحت سیطره یکی از سیاه ترین دیکتاتوری ها قرار داشتند و سایه شوم سرنیزه پلیس را همواره در بالای سر خود احساس می کردند، توده های تنها و بدون رهبری قدرت دشمن خود را بیش از آنکه بود تصور کنند. همانطور که ضعف خود را نیز مطلق می پنداشتند. عملکرد سیطره این دو مطلق در ذهن مردم موجب گریز آنان از مبارزه سیاسی، یأس و سرخوردگی و غالب شدن روحیه تسلیم طلبی در آنان بود.

در نتیجه، جدائی عم انگریزی بین توده ها و روشنفکران سیاسی و در عین حال بین خود توده های مردم بوجود آمده بود. حلقه مبارزاتی وجود نداشت که مبارزات بخش های گوناگون جامعه را بیکدیگر وصل نماید. باین ترتیب بود که رکود و خمود بر مبارزات توده ها سیطره یافته بود. سکوت غیر مبارزاتی دردآوری بر جامعه حاکم بود. سکوتی که این امکان را برای رژیم شاه بوجود آورده بود که مدتها بدون مواجه با هیچ مشکل جدی از طرف توده ها (مبارزات آنها)، با قدرت تمام بر جامعه حکمرانی کند و چنان شرایط مطلوبی برای استثمار کارگران و غارت منابع ملی بوجود آورد که اربابان امپریالیست شاه با رضایت کامل ایران را "جزیره ثبات و امنیت" در منطقه خاورمیانه خواندند.

چریک های فدائی خلق در بطن شرایط فوق الذکر بود که مبارزه مسلحانه را در ایران آغاز کردند. در شرایطی که هیچ حرکت سیاسی به نفع توده ها در جامعه جریان نداشت و همه چیز ظاهرا مرده و خاموش به نظر می رسید. در این شرایط چریک های فدائی خلق جان بر کف به جنگ ظلمت برخاستند و با حماسه آفرینی های خود در مقابله با رژیم ظاهرا قدر قدرت شاه، جزیره ثبات و امنیت دشمن را به جزیره طوفانی تبدیل نمودند. در آنزمان فضای رعب و خفقان وحشتناکی بر جامعه ایران حاکم بود که به اعتبار آن شاه موفق شده بود ایده "نمی توان با این قدرت درافتاد" و "نمی توان مبارزه کرد" را به باور توده ها تبدیل نموده و پایه های رژیم ضد خلقی خود را در ذهن توده ها استوار و خویشتن را قدر قدرت جلوه دهد. ولی مبارزه قهرمانانه چریک های فدائی خلق، در میان توده های تحت ستم و رنجیده ایران بدر آگاهی افشانند.

سیاهکل سرآغاز مبارزه مسلحانه در جامعه ایران بود که پیام والای "می توان مبارزه کرد" را برای توده ها به ارمغان آورده بود. چریک های فدائی خلق با صحنه گذاشتن بر تجربه منفی توده ها در رابطه با شیوه ها و روش های مسالمت آمیز غیر موفق پیشین و شعارهای مضر رفورمیستی که توهم را بودند، این آموزش درست را مطرح ساختند که تنها با سرنگونی رژیم شاه، نابودی نظام سرمایه داری وابسته و قطع نفوذ اربابان امپریالیست این رژیم از ایران، جامعه ما روی رفاه، آزادی و دموکراسی (که در مفهوم واقعیشان تنها در جامعه ای که رهبری طبقه کارگر بر آن حاکم است ممکن می شوند) به خود خواهد دید، و مبارزه مسلحانه راه اساسی برای رسیدن به این مقصد انقلابی است.

مبارزه مسلحانه نشان میداد روشنفکران انقلابی ای در جامعه وجود دارند که تنها حرف نمی زنند بلکه اهل عملند و جان بر کف در راه منافع توده ها می جنگند. کسانی که صداقت و ایمان خود به توده ها را با خون خود ضمانت کرده اند. این مبارزه از وجود پیشاهنگانی خبر می داد که با فداکاریها و قهرمانی های خود می کوشیدند دیوار بلند بی اعتمادی بین توده و روشنفکر را از میان بردارند. چریک ها با نشان دادن راه مبارزه به توده ها، آنها را برای ایفای نقش انقلابی خویش به میدان مبارزه فرا می خواندند.

در همان زمان رژیم شاه برای از بین بردن تأثیرات انقلابی ای که سیاهکل و تداوم مبارزه مسلحانه در شهرها بر ذهن توده ها به جا گذاشت، به اقداماتی چند دست یازید. از جمله اقدام به چاپ و انتشار عکس ۹ تن از رفقای ما با عنوان "خرابکاران" نمود، (این عکسها به در و دیوار همه شهرها و روستاها و مراکز مهم _ از جمله پاسگاه های سر راه _ در سراسر کشور چسبانده شد) و عاجزانه از مردم برای دستگیری آنان در ازای دریافت ۱۰۰ هزار تومان استمداد طلبید. (۷) ولی این قبیل اقدامات ترس و وحشت رژیم از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران را نشان می داد و حاکی از آن بود که دست اندرکاران رژیم شاه تا چه حد از بهم خوردن "آرامشی" که برای استثمارگران و غارتگران در جامعه ما بوجود آورده اند، بیمناکند. در هر حال چنین اقداماتی در رابطه با عظمت مبارزه چریک های فدائی خلق همگی برضد رژیم شاه و نظم و امنیت آن عمل نمود. با تداوم مبارزه مسلحانه توسط انقلابیون مسلح همراه با تبلیغات مجزای سیاسی آنان در سطح جامعه، و با پخش شدن خبرهای مربوط به مقاومت تا پای جان رفقای ما در زندان ها در مقابل شکنجه های دشمن، برخوردهای بسیار جسارت آمیز آنها در دادگاه های فرمایشی شاه که خود دادگاه را به صحنه محاکمه رژیم شاه و عوامل مزدورش تبدیل می نمودند، شجاعت و قهرمانی های آنان در درگیری های مسلحانه خیابانی و غیره و غیره... جو جامعه به جو مبارزاتی تبدیل شد. این برخوردهای انقلابی باعث آن شدند که دیگر فضای سکون و سکوت خفت بار از جامعه ایران رخت بریند و جای خود را به جوی شاداب و انقلابی دهد. اینگونه بود که مبارزه مسلحانه چریک های فدائی خلق در شکست بن بست مبارزاتی در جامعه نقش سیاسی انکار ناپذیری ایفاء نمود.

چریک ها که با جسارت انقلابی مبارزه مسلحانه را در جامعه آغاز نمودند، ایمان داشتند که توده های رنج کشیده ایران بر درستی این راه صحنه گذاشته و خود پای در میدان مبارزه خواهند گذاشت. در عین حال همانطور که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" اثر یکی از رفقای بنیانگذار سازمان _ مسعود احمدزاده _ بمثابة کتابی که مبانی نظری سازمان در آن توضیح داده شده آمده است، صراحتاً مطرح ساختند که "ما بهیچوجه به این زودبها منتظر حمایت بلاواسطه خلق نیستیم. بهیچ وجه انتظار نداریم که خلق هم اکنون بپاخیزد. خلق اینک توسط فرزندان پیشاهنگش، نمایندگی می شود." (ص ۲۹ _ مقدمه)

اما واقعیت اینست که مبارزه مسلحانه چریک های فدائی خلق ایران (همینطور مجاهدین خلق ایران که در مدت کوتاهی پس از حماسه سیاهکل بعنوان یک سازمان غیر مارکسیستی با خط مشی مسلحانه پا به میدان مبارزه گذاشته بود) خیلی زودتر از آنچه پیش بینی می شد مورد حمایت توده ها قرار گرفت. مردم، از کارگران گرفته تا روشنفکر و دانشجوی و غیره درست بگونه ای که رفیق فراموش نشدنی امیر پرویز پویان _ یکی دیگر از رهبران سازمان _ در اثر درخشان خود "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" پیش بینی کرده بود، در همه جا با علاقه از چریک ها و عملیات مسلحانه آنها صحبت می کردند. طبقه کارگر نه فقط دیگر با این پیشاهنگ که انقلابی بودن آن را به طور روزمره شاهد بود، بیگانه نبود، بلکه "آینده خود را با آینده مبارزه این جمع کوچک در ارتباطی مستقیم" می دید و بتدریج آمادگی می یافت تا بخاطر تثبیت آینده خویش از این پیشاهنگان حمایت نموده و خود نقشی مستقیم در مبارزه بر علیه وضع موجود ایفاء نماید.

در آغاز جنبه نظامی مبارزه مسلحانه فرعی بود و آنچه اساسی و تعیین کننده بود جنبه سیاسی و تبلیغی این مبارزه بود ولی با توجه به پاسخ مثبت و بسیار سریع جامعه به پیشاهنگ مسلح (این واقعیت خود را بخصوص در روی آوری دسته دسته از جوانان انقلابی به مبارزه مسلحانه نشان میداد) بتدریج از بار تعیین کنندگی جنبه تبلیغی مبارزه مسلحانه کاسته شده و جنبه نظامی آن بطور روزافزون اهمیت کسب مینمود. اکنون صفوف سازمان چریک های فدائی خلق علیرغم ضربات شدید پلیس بر پیکر آن با پیوستن نیروهای انقلابی به سازمان تقویت میشد، تا آن حد که اگر چه قریب به اتفاق پایه گذاران و اعضای اولیه سازمان یا شهید و یا در زندان های رژیم شاه اسیر بودند، ادامه کاری تضمین شده بود. (۸)

عمل به تئوری مبارزه مسلحانه نتایج مثبت خود را به بار آورده و در صحنه جامعه در میان همه اقشار و طبقات خلق بر خلاف سابق جنب و جوش سیاسی آشکاری دیده می شد.

رویدادهای بسیاری در جامعه، از وقوع اعتصابات متهورانه کارگری گرفته تا اقدامات تعرضی فردی این یا آن زحمتکش و فرد ستمدیده درمقابل ستمگران خود، حاکی از شکل گیری "عناصر یک اخلاق نوین" در توده ها و بالا رفتن روحیه تعرضی درمیان آنان بودند. دانشجویان بمثابة حساس ترین فشر جامعه پرشورترین اعتصابات و مبارزات دانشجویی را ترتیب می دادند که در طی آن حادثترین شعارها مطرح میشد و دانشجویان با درس گیری از فداکاریها و قهرمانی های پیشاهنگان مسلح در جامعه، سرسختانه و با اقدامات شجاعانه در جهت تحقق خواستههای خود حرکت می کردند.

تأثیر مبارزه مسلحانه روی زنان نیز بسیار چشمگیر بود. آنها هم بطور مستقیم در مبارزه مسلحانه شرکت نمودند و هم در حوزه های مختلف فعالانه به مبارزه برخاستند. از جمله مبارزه خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی را شکل دادند که اکثراً شامل خواهران و مادران و یا همسران (زنان) آنها بود. (۹).

پیش از آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه خفته و خفه ایران در زیر استبداد آریامهری، وجه غالب در جامعه سیاست گریزی بود و همه تلاش دستگاه های امنیتی رژیم نیز برآن بود که بهر صورتی مردم را از اندیشیدن به سیاست و فکر و صحبت سیاسی باز دارد. اما با آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه در شرایطی که مردم در این یا آن گوشه شاهد این مبارزات بودند و بناچار خبرهای مربوط به مبارزین مسلح در تیترو روزنامه ها جای می گرفت (۱۰)، دیگر حفظ وضع پیشین ممکن نبود. مردم خواه ناخواه از سیاست _ از مبارزه چریک ها بر علیه رژیم شاه _ صحبت می کردند. آنها به این مبارزه فکر می کردند و همانطور که بتدریج روشن میشد به حمایت از آن بر می خاستند. در مدت کوتاهی جو جامعه چنان سیاسی شده بود که رژیمی که تماماً می کوشید توده ها را از سیاست برکنار نگه دارد، قلدرمنشانه _ همانطور که سبک رژیم شاه بود _ علناً به توده ها گفت که همه باید وارد صحنه سیاست شوند. البته صحنه آن سیاستی که رژیم خود تعیین می کرد. شاه با انحلال دو حزب دست ساز خویش و تشکیل حزب واحد رستاخیز با تهدید اخطار کرد که همه باید به این حزب سیاسی بپیوندند وگرنه در ایران جای ندارند و باید کشور را ترک کنند. اینها و جنبه های دیگری که مجال بازگویشان در اینجا نیست همگی حاصل تغییر شرایط سیاسی به نفع مبارزه توده ها بود که با جریان یافتن مبارزه مسلحانه در جامعه بوجود آمد.

فصل سوم:

اما براستی با توجه به موفقیت های کسب شده در اثر عمل به تئوری مبارزه مسلحانه در آن مرحله از جنبش، قدم های بعدی در جهت تحقق این تئوری چه بود؟ در گذر تند رویدادها چه مسائل عملی نوینی ایجاد شده بودند و چه طرح های عملی تازه ای می بایست در دستور روز قرار گیرند؟ اکنون دیگر هدف های تاکتیکی اولیه چریک ها برآورده شده

بود. بنابراین در این دوره از رشد جنبش، وظایف جدیدی در مقابل انقلابیون قرار گرفته بودند. شناخت آن وظایف و پاسخگویی صحیح به آنها باعث ارتقاء سطح جنبش و گشایش های جدید در مبارزات توده ها می گشت. همانطور که بر عکس، در صورت عدم شناخت آن وظایف و عدم انجام کارهایی که ضرورت های رشد جنبش می طلبد، حرکت دچار نارسائی گشته و در ادامه خود می توانست بحران هائی را بدنبال آورد. مسیر بعدی حرکت چریک ها را نیز چگونگی پاسخ به آن وظایف تعیین می کرد و بسته به اینکه در این مرحله چه برخوردی صورت می گرفت آینده سازمان رقم می خورد.

اتفاقا رفقای ما کاملا متوجه حساسیت این شرایط بوده و درک می کردند که مرحله ای از جنبش مسلحانه پشت سر گذاشته شده است. مثلا در فروردین ماه سال ۵۳ در دومین شماره نبرد خلق _ ارگان سازمان _ از پایان یافتن "مرحله اول جنبش، مرحله جلب حمایت آگاه ترین عناصر و تثبیت سازمان پیشاهنگ در جامعه" صحبت می شود. همچنین در نوشته های دیگر از ضرورت توده ای کردن مبارزه مسلحانه اما بینیم از این زمان به بعد چه مسیری در سازمان طی شد!

اگر قرار به پیمودن راه مطابق با تئوری مبارزه مسلحانه بود، برای حل مسایل این دوره جنبش در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک رهنمودهای کاملا مشخصی وجود داشت. رفیق مسعود احمدزاده با صراحت هرچه تمامتر تأکید کرده بود: "در مبارزه مسلحانه اصل پراکنده کردن نیروهای دشمن اصلی است بسیار اساسی". او گفته بود که پس از شروع فعالیت های مسلحانه "دشمن با تمام نیرو و امکان و با هر چه که در قدرت دارد سعی خواهد کرد این مبارزه را سرکوب کند. اینست که جنبه نظامی مبارزه مسلحانه بطور روز افزونی اهمیت کسب خواهد کرد." و بلافاصله اضافه کرده بود: "هم اینکه چنین بشود خروج به روستاها و کشتادن عرضه عمده مبارزه به روستاها امری تعیین کننده می گردد." (تأکیدها از ماست). در جهت عملی کردن این رهنمودها در ابتدا تلاش ها و کوشش هائی صورت گرفت (بخصوص مشخصا در سال ۵۱)، که رفقای برجسته ای چون حمید اشرف، شیرین معاضد، حسن نوروزی، فریدون جعفری، نسترن آل آقا، عباس جمشیدی رودباری و ... روی آن تأکید داشتند) ولی مشکلات فراوان تکنیکی و فقدان امکانات لازم در آن مقطع (در این مورد مثلا می توان به کمیت محدود اعضای سازمان اشاره کرد)، امکان انجام این کار را نداد. (اما بعدها عوامل دیگری مانع از اجرای این رهنمودهای مشخص شد).

بدلیل عدم کسب موفقیت ناشی از فقدان امکانات لازم برای شروع مبارزه مسلحانه در روستا آنچه در عمل پیش رفت ادامه مبارزه در شهر بود. در این دوره اتفاقا برنامه ریزی مشخصی برای انجام عملیات نظامی ریخته شد. عملیات مسلحانه ای که بعدها عملیات نمونه ای _ خلقی خوانده شدند، به منظور جلب طبقه کارگر و افشار زحمتکش و ستمدیده به مبارزه ترتیب داده شدند. این عملیات مشخصا طبقه یا قشر خاصی را مورد خطاب قرار می دادند و به مسایل خاص و مشخص آنها توجه داشتند. از همین رو و به همین خاطر سوزها برای عملیات نظامی با دقت انتخاب میشدند و روی تبلیغات مجزای سیاسی، افشاء گریها، آموزش سیاسی و توضیح دلایل این یا آن عمل نظامی برای توده ها تأکید می شد. در آن دوره با توجه به جو پلیسی شدید در جامعه پخش اعلامیه، توزیع نشریه و غیره باندازه یک عمل نظامی نیاز به جسارت و شجاعت انقلابی و ایثار و فداکاری ناشی از آگاهی انقلابی داشت که رفقای فدائی ما سرشار از چنین خصلت و قابلیت های لازم بودند. از همین رو چه در محل کار و زندگی کارگران و زحمتکشان و چه در دانشگاه ها و غیره، اعلامیه ها و نشریات سازمان وسیعا پخش می شد. رشته فعالیت های انقلابی این دوره تأثیرات بسیار مثبت روی توده ها و بخصوص کارگران و زحمتکشان که سازمان توجه خاصی به آنها میدول می داشت (۱۱) بجا می گذاشت. در این امر هیچ تردیدی وجود ندارد. اما واقعیت اینست که انجام این رشته فعالیت های انقلابی اگر چه اجزاء لازم برای پیاده کردن تئوری مبارزه مسلحانه در عمل بود ولی بخودی خود و به تنهایی نمی توانست نتایج مطلوب و پیش بینی شده تئوری مبارزه مسلحانه را بهمراه آورد. بدون جاری کردن مبارزه مسلحانه در روستاها که هدفش کشتادن روستائیان به مبارزه و برپائی جنگ توده ای می باشد، این رشته فعالیت ها خواه ناخواه در خدمت تحقق استراتژی دیگری قرار می گرفت. در ابتدا همانطور که گفته شد مشکلات کار و فقدان امکانات لازم، مانع از کشتادن مبارزه به روستاها شده بود. ولی بعدها در پرتو عقیده ای که به تدریج شکل می گرفت (عقیده ای که به طور یک جانبه به کار در میان کارگران تکیه میکرد)، مبارزه چریکی صرفا در شهر پیش رفت و عملا ضرورت توده ای کردن مبارزه مسلحانه در روستا بدست فراموشی سپرده شد. در آن زمان مثلا اقدام به سازماندهی یک مبارزه مسلحانه در کردستان می توانست نتایج مثبتی در این زمینه بوجود آورد. در حالیکه بیشترین توجه سازمان به شهر معطوف شد که بخصوص همانطور که گفته شد بذل توجه خاص به طبقه کارگر و کوشش جهت ارتباط گیری با این طبقه را در دستور کار خود قرار داده بود.

نتایج عملی این نقصان در پیشبرد تئوری مبارزه مسلحانه در عمل و در صحنه جامعه خود را بصورت یک تناقض بزرگ بین ضرورت رشد سازمان و عدم امکانات لازم برای بسیج و سازماندهی نیروها نشان داد.

واقعیت این بود که مبارزه مسلحانه نیروهای زیادی را از میان افشار مختلف جامعه آزاد می کرد که یا مستقیما آمادگی پیوستن به سازمان را داشتند و یا خواهان ارتباط و در اختیار گذاشتن نیرو و امکانات در جهت تقویت آن بودند. همینطور بخش هائی از مردم به سوی سازمان روی آورده و آمادگی آنها پیدا می نمودند که مطابق رهنمودهای سازمان بر علیه رژیم دست به مبارزه بزنند (مسلمانا در اشکال غیر مسلحانه) ولی با متمرکز شدن همه نیروهای سازمان صرفا در شهر دست سازمان برای پاسخگویی به همه این نیازها بسته بود. گشایش جبهه جدیدی از مبارزه در روستا که هدفش آزاد سازی منطقه بود می توانست گشایش های نوینی در جهت گسترش سازمان و رشد و اعتلای جنبش بوجود آورد. این گشایش از یکطرف با پاسخ گویی به وظایف جدید انقلابی، بخشی از نیروهای آزاد شده، بخصوص جوانان آماده به مبارزه مسلحانه در روستا را به خود جلب می نمود و از طرف دیگر با تقسیم کار ایجاد شده، فرصت های بیشتری را

برای حل مسایل شهر از جمله کوشش در پیشبرد مبارزات اقتصادی و سیاسی توده ها در اختیار سازمان قرار می داد. آنچه مسلم است اینست که عدم کنشاندن مبارزه مسلحانه به روستا نقص بزرگ کار سازمان بود که برخلاف تأکیدات تئوری مبارزه مسلحانه بوجود آمد.

در شهر سازمان بتدریج برای سازماندهی نیروهای تازه آزاد شده با مشکلات عدیده ای مواجه میگردد. غیر عملی بودن پیشبرد کارها به سبک سابق و ضرورت یک جهش برای حل مسایل در سطح توده ای کم کم خود را نمودار می ساخت. در چنین شرایطی زمینه برای رسوخ ایده های انحرافی به سازمان کاملا آماده بود. سازمان آمادگی پذیرش ایده هائی را داشت که بهر حال برای رفع مشکلات عملی موجود که با آنها مواجه بود، پاسخ های عملی در خود داشته باشند. در این دوره بود که نظرات رفیق بیژن جزنی که ظاهرا در تئوری جوابی به چگونگی رشد بعدی سازمان و چگونگی توده ای کردن آن (ظاهرا توده ای کردن مبارزه مسلحانه) می دادند در سازمان مطرح شدند(۱۲).

رفیق جزنی در عین حال که بر ضرورت مبارزه مسلحانه تأکید می کرد و حتی نقش محوری برای آن قایل بود تصور می کرد که مبارزه مسلحانه صرفا ماهیت "آگاه سازنده" دارد. به نظر او فعالیت های سیاسی _ نظامی پیشاهنگ از آن رو لازم و ضروری بودند که امکانی بوجود می آورد که توده ها وسیعا به مبارزات اقتصادی و سیاسی روی آورند تا پیشاهنگ با بسیج و سازماندهی آنها شرایط را برای زمانی که توده ها دست به انقلاب خواهند زد، تسریع و تسهیل نماید. در حقیقت رفیق جزنی این ایده تئوری مبارزه مسلحانه که "تدارک انقلاب در خود انقلاب است" را درک نمی کرد. او برای مبارزه مسلحانه صرفا "ضرورت تدارکاتی" قایل بود و راه انقلاب را همانا راه بسیج و سازماندهی سیاسی توده ها می دانست که در شرایط ایران گویا بدلیل سلطه "دیکتاتوری فردی شاه" باید در پرتو مبارزه مسلحانه(تبلیغ مسلحانه) صورت گیرد. بهمین دلیل او کار صنفی _ سیاسی را "پای دوم" جنبش مسلحانه در نظر می گرفت. در نظرات او بواقع سعی شده بود بین تئوری غیر عملی و اپورتونیستی (در شرایط مشخص ایران) "کار آرام سیاسی" و تئوری مبارزه مسلحانه سازشی بوجود آید. از این رو ایده های رفیق جزنی در زمینه خط مشی مبارزه، ایده های دوآلیستی بودند که با نظرات رفیق احمدزاده مغایرت داشته و در نقطه مقابل تعلیمات ارزشمند تئوری مبارزه مسلحانه قرار داشتند.

مطابق نظر رفقای بنیانگذار سازمان ما، با فعالیت های سیاسی _ نظامی بستری برای بسیج و سازماندهی توده ها هم به لحاظ سیاسی و هم نظامی به وجود می آید. اما کار صنفی _ سیاسی را پای دوم جنبش مسلحانه به حساب آوردن خواهی، نخواهی به معنی جدا کردن امر سیاسی از امر نظامی است. یا به عبارتی "عمل مسلحانه را شاخه ای از فعالیت حزبی" شمردن است. در حالیکه همانطور که رفیق مسعود احمدزاده تأکید می کند و یا رفیق رودباری از وی نقل می نماید کار سیاسی و نظامی روشنفکران انقلابی یک کل ارگانیک را تشکیل می دهند و نباید "به سلاح جای خود و به کار گروهی جای خود" را داد. مبارزه مسلحانه مورد نظر بنیانگذاران سازمان ما شکل اصلی مبارزه جهت حل تضاد اصلی در جامعه ماست. خط مشی است که تا براندازی سلطه امپریالیسم و برقراری "حاکمیت خلق" (حاکمیت توده های تحت سلطه امپریالیسم با هژمونی طبقه کارگر) ادامه خواهد داشت. این شکل از مبارزه هم استراتژی است و هم تاکتیک. به مثابه تاکتیک وسیله ای برای بسیج و سازماندهی توده هاست. به مثابه استراتژی امر نابودی دشمن از طریق یک جنگ توده ای را مد نظر خود دارد. با چنین درکی از مبارزه بود که رفقای ما تشکیل یک حزب کمونیست واقعی را در پروسه و بطن مبارزه مسلحانه امکان پذیر دانستند؛ که در نقل قول زیر از کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک، به طور رسا منعکس می باشد. (صفحه ۱۰۷) "مسئله این نیست که مبارزه مسلحانه شکلی از اشکال پر تنوع مبارزه است که در شرایط خاصی و با آمادگی های خاصی ضروری می شود بلکه مسئله این است که مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه جانبه را تشکیل می دهد" (بنابراین مبارزه اقتصادی و سیاسی توده ها در بطن این مبارزه جریان می یابد و پیشاهنگ مسلح وظیفه پیشبرد این مبارزات را نیز بعهده دارد) "و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پرتنوع مبارزه ضروری و سودمند می افتد." (بالتجربه اکیدا باید مورد توجه و برخورد پیشاهنگ مسلح قرار گیرند). "مسئله این است که آن ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا یا اگر اسمش را بگذاریم حزب، ارگانیکه واقعا قادر به رهبری مبارزه همه جانبه توده ها باشد، تنها در خود مبارزه مسلحانه می تواند بوجود آید."

نظرات رفیق جزنی حاوی مسایل تئوریک دیگری هم بودند که با تحلیل ها و آموزش های تئوری مبارزه مسلحانه هم خوانی نداشتند و بواقع در تضاد با آنها بودند. (در حقیقت رفیق جزنی برخلاف رفیق احمدزاده یک سیستم نظری منسجم ارائه نمی دهد. برعکس نظرات او حاوی تناقضات چشمگیر بسیاری است. مثلا رفیق جزنی با اینکه به سلطه امپریالیسم در ایران آگاه است ولی جامعه را در آن مقطع تحت سلطه دیکتاتوری فردی شاه تصور می کند. او به این امر اذعان داشت که شاه نوکر و خدمت گذار امپریالیست هاست. با اینحال او را مستقل از امپریالیست و دارای قدرت فوق العاده بحساب می آورد و ...) البته خطاست که تصور کنیم که کل ایده های رفیق جزنی بلافاصله به ایده های غالب در سازمان تبدیل شدند. بهیچوجه اینطور نبود. ولی تا آنجا که به مسئله خط مشی مبارزاتی مربوط می شود، این ایده ها تقریبا از همان ابتدای ورود به سازمان (تقریبا از آخرین ماههای سال ۵۳) در خدمت تقویت ایده هائی قرار گرفتند که راه رشد و گسترش جنبش مسلحانه و تئوری مبارزه مسلحانه را سد می کرد.

اولین بار در خرداد ۱۳۵۵ بود که در سرمقاله شماره ۷ نبرد خلق از "عملیات تبلیغ مسلحانه" سخن به میان آمد و به ناگهان و یکباره تمام عملیات مسلحانه ای که تا آنزمان از طرف سازمان صورت گرفته شده بود، "عملیات تبلیغ مسلحانه" نامیده شد؛ بدون اینکه توضیح داده شود که چرا تاکنون از چنین عبارتی برای توصیف عملیات مسلحانه چریک های فدائی خلق استفاده نشده بود. در این سرمقاله البته از کتاب رفیق مسعود احمدزاده اسم برده شده و گفته می شود که "تحلیل علمی از اوضاع اجتماعی _ اقتصادی و سیاسی جامعه"، از طرف سازمان در این اثر و دو اثر

دیگر ("ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "آنچه یک انقلابی باید بداند") ارائه شده است. همچنین در لابلای مقاله از ضرورت گسترش مبارزه مسلحانه درمیان توده ها و مسایل دیگری از این قبیل که یادآور نظرات پایه ای سازمان بودند، صحبت می شود. ولی این سرمقاله در مجموع بیانگر آنست که تئوری مبارزه مسلحانه در نظرات رفقا هرچه کمزنگ تر گشته و جای آنرا تئوری و خط تبلیغ مسلحانه گرفته است. این امر که رفقای ما تا چه حد به مغایرت این دو تئوری واقف بودند، معلوم نیست. آنچه از سرمقاله مورد بحث برمی آید اینست که رفیق نویسنده آن، به تناقض این دو تئوری آگاه نیست و تصور می کند که آنچه وی مطرح می نماید مغایرتی با نظرات پیشین سازمان ندارد. در هر حال واقعیت اینست که در این دوره تئوری "تبلیغ مسلحانه" بر سازمان حاکم شده بود که با آن، می توان گفت عدول از خط مشی مبارزاتی اصلی سازمان آغاز شد.

رفیق مسعود احمدزاده و بعدا رفیق عباس جمشیدی رودباری در رابطه با تفاوت های "تبلیغ مسلحانه" با مبارزه مسلحانه توضیح داده بودند. مبارزه مسلحانه هر چند خود دارای جنبه تبلیغی نیز هست و بخصوص در مرحله اولیه جنبش سرشت تبلیغی آن برجسته بود، ولی ماهیتا با "تبلیغ مسلحانه" فرق دارد.

تبلیغ مسلحانه دیدی کاملا محدود و تنگ نسبت به چشم اندازهای مبارزه مسلحانه دارد و دامنه عمل مسلحانه را صرفا در محدوده تبلیغ می بیند. در این شیوه از مبارزه بکارگیری تاکتیک های مسلحانه تنها این هدف را تعقیب می کنند که در پناه سلاح کار تبلیغ و ترویج در میان توده ها پیش برده شود. در حقیقت، عبارتی می توان گفت که تبلیغ راه اصلی مبارزه از طریق مبارزه مسلحانه کنار گذاشته می شود و بجای آن نقش مبارزه مسلحانه به حد یک تکیه گاه برای کار تبلیغ و ترویج در میان توده ها تقلیل داده می شود. مطابق این خط انتظار از عمل مسلحانه صرفا انجام تبلیغ روی توده ها افشاء گری و ... بطور کلی ایجاد زمینه مساعد مبارزاتی برای کشاندن توده ها به مبارزه اقتصادی و سیاسی است. بنابراین تئوری یا خط "تبلیغ مسلحانه" روی استراتژی ای سوار است که با استراتژی مورد نظر تئوری مبارزه مسلحانه کاملا مغایر است. در چشم انداز استراتژیکی تبلیغ مسلحانه نهایتا آنچه می تواند تصویر شود سازماندهی سیاسی توده ها و آماده کردن آنها برای قیام های مسلحانه شهری است. در حالیکه در تئوری مبارزه مسلحانه چشم انداز استراتژیکی مبارزه بطور کاملا صریح، بسیج و سازماندهی سیاسی و نظامی توده ها و پیشبرد جنگ مسلحانه توده ای طولانی ترسیم شده است.

باید در نظر داشت که در تئوری مبارزه مسلحانه برای تحقق استراتژی مورد نظر، از شیوه تبلیغ مسلحانه نیز استفاده می شود. همچنانکه ممکنست "دفاع از خود مسلحانه" نیز بکار رود. اصولا مبارزه مسلحانه مورد نظر این تئوری بطور کلی همه شیوه ها و اشکال مبارزاتی را برای پیشبرد استراتژی خود بکار می گیرد و آنها را برای اعتلای جنبش توده ها و دست یابی به پیروزی لازم و مفید و ضروری تشخیص می دهد بدون آنکه مبارزه را به یکی از این شیوه ها و اشکال (و از جمله به صرف انجام مبارزه مسلحانه) محدود و منحصر سازد.

در رابطه با ضرورت مبارزه در روستا رفیق مسعود توجه رفقا را به این نکته بسیار مهم و حیاتی جلب کرده بود که همه شهرهای ایران برای فعالیت چریک شهری مناسب نمی باشند و از جمله در کردستان به ضرورت مبارزه مسلحانه در روستا تأکید کرده بود. او تنها تهران را "بطور مشخص برای فعالیت وسیع چریک شهری" مناسب می دید و حتی در رابطه با شهرهای بزرگی چون اصفهان، تبریز و مشهد معتقد بود که آنها برای فعالیت های چریکی "بطور نسبی و تا اندازه ای محدود مناسبند". از اینرو رفیق مسعود حتی از جنبه تکنیکی و تاکتیکی کار نیز کشاندن مبارزه مسلحانه به روستاها را امری لازم و بسیار ضروری خوانده بود. در عین حال که تأکید می کرد: "از لحاظ سیاسی مبارزه چریکی در شهر چه برای کل جنبش و چه برای مبارزه چریکی در روستا نقش حیاتی و تعیین کننده دارد." (ص ۱۵۱)

متأسفانه علیرغم چنین رهنمودهای روشن و با ارزش، مبارزه چریکی خواه ناخواه در انطباق با خط "تبلیغ مسلحانه"، در شهر متمرکز شد. نیروی انقلابیون مسلح حتی در شهرهای کوچکی که بهیچوجه گنجایش مبارزات چریکی را نداشتند در رابطه با انجام تبلیغات مسلحانه، محصور ماندند. این امر اما به دشمن امکان ضربه زدن به سازمان را فراهم آورد.

از اواخر سال ۵۴ پایگاه های مختلف سازمان مورد یورش های پی در پی پلیس قرار گرفت و بالاخره در تابستان سال ۵۵ با حمله دشمن به محل تجمع "شورای عالی سازمان" ضربه بسیار سخت و جانکاهی بر پیکر سازمان وارد آمد. تمام رفقای "شورای عالی" بجز ۲ تن که در آنزمان در خارج از ایران بودند(رفیق شهید محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی)(۱۳) شهید شدند و از دیگر کادرهای سازمان نیز تنها عده معدودی باقی ماندند.

در یک برخورد کلی می توان گفت که نتیجه جایگزین شدن "تبلیغ مسلحانه" بجای مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک آن بود که به نیازهای واقعی جنبش برای رشد و گسترش آن پاسخ مثبت داده نشد. این واقعیتی انکار ناپذیر است که عملیات قهرمانانه مسلحانه، تبلیغات آگاهی دهنده و شورانگیز که با بذل بیشترین فداکاری کمونیستی و با شجاعت در میان کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های ستمدیده ایران صورت می گرفت (۱۴)، درگیرهای مسلحانه دلیرانه رفقا در خیابانهای شهرهای مختلف با نیروهای نظامی دشمن همانطور که پیشتر به آنها اشاره شد، درس قاطعیت انقلابی و رزمندگی به توده ها می دادند و تأثیرات مبارزاتی عمیقی بروی آنها گذاشته و در ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها، تربیت انقلابی آنان و ارتقاء روحیه تعرضی و مبارزاتی در آنان بسیار مؤثر و تعیین کننده بودند. این برخوردهای انقلابی در عین حال راه مبارزه را به توده ها نشان می دادند که همانا راه مبارزه مسلحانه توده ای بود. با اینحال باید اذعان کرد که عدم خروج به روستا و عدم کوشش در کشاندن روستائیان به مبارزه مسلحانه و از این طریق دامن زدن به مبارزه مسلحانه توده ای باعث درجا زدن جنبش شد. در آنزمان جاری کردن مبارزه مسلحانه در روستا یک نیاز و ضرورتی مبرم بود که عدم پاسخگویی به آن جنبش انقلابی را از حرکت رو به اعتلای خود باز داشت. همانطور که

در شرایط قبلی درست بدلیل دادن پاسخ صحیح به نیازها و ضرورت های مبارزاتی، شرایط رشد و شکوفائی جنبش فراهم گشته بود.

در رابطه با رسوخ ایده های رفیق جزنی در سازمان علاوه بر زمینه آماده ای که وجود داشت و شرحش رفت. علت های دیگری نیز دخیل بودند. از جمله می توان به تاثیر اتوریته انقلابی این رفیق در سازمان اشاره کرد.

رفیق جزنی مبارز بزرگی بود که در سال ۴۶ در رأس گروهی که در تدارک انجام مبارزه مسلحانه بود، دستگیر شد و در زندان نیز در مقابل دشمن سرخم نکرد. بعدها رژیم شاه او را به همراه شش تن دیگر از رفقای هم گروهش رفقا: حسن ضیاء طریقی، عزیز سمردی، عباس سورکی، مشعوف کلانتری، محمد چوپانزاده و احمد جلیل افشار و دو مجاهد مبارز: مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار، در حالیکه حدود ۹ سال از دوران محکومیتش می گذشت در یک اقدام جنایتکارانه، در زندان به شهادت رساند.

در سال ۴۶ بدنبال ضربه ساواک به گروه جزنی عده ای از رفقای باقیمانده مصمم به خروج از ایران و پیوستن به انقلاب فلسطین شدند اما چون کانال خروج آنها در ارتباط با "تشکیلات تهران" حزب توده بود که زیر نفوذ پلیس قرار داشت، تنها دو تن یعنی رفقا علی اکبر صفائی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی موفق به گذشتن از مرز گشتند و عده دیگری دستگیر شدند. در اوایل سال ۴۹ این دو رفیق با کوله باری از تجربه و سلاح به ایران برگشتند. (رفیق صفائی پیشتر یکبار در زمستان ۴۸ به ایران آمده بود) و همراه رفقای دیگر از جمله رفقا حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و غفور حسن پور که اکنون روابط تشکیلاتی قابل توجهی بوجود آورده بودند در تدارک مبارزه مسلحانه در جنگل های شمال برآمدند. این گروه همان است که بعدا به گروه جنگل معروف شد و از اتحاد آن با گروه رفیق مسعود احمدزاده چریک های فدائی خلق ایران بوجود آمد. (۱۵) با توجه به واقعیت های فوق الذکر، رفیق جزنی در بین رفقای سازمان ما از یک اتوریته انقلابی برخوردار بود. به خصوص در نزد رفیق حمید اشرف که حال نقش رهبری کننده برجسته در سازمان داشت. در نتیجه، برای پذیرش نظرات رفیق جزنی پیشاپیش جو مساعدی در سازمان وجود داشت.

همچنین باید به نقش کسانی اشاره کرد که پیشتر در زندان دور رفیق جزنی جمع بودند (-کسانی همچون رفیق بهروز ارمغانی(۱۶)-) که پس از آزادی از زندان به صفوف سازمان پیوسته و به اشاعه و ترویج نظرات رفیق جزنی (یا بهرحال نظراتی که به نام او مطرح شدند) در سازمان پرداختند. در عین حال باید به اثرات کمبود آموزش تئوریک رفقای درون سازمان در آن سالها و فقدان جریان یک مبارزه ایدئولوژیک فعال درونی که باعث ارتقاء درجه دقت و حساسیت رفقا نسبت به نظرات مختلف شود، تاکید نمود. چگونگی برخورد رفیق جزنی نسبت به نظرات پایه ای سازمان نیز خود از درجه حساسیت رفقا در برخورد به این نظرات می کاست. در آثار رفیق جزنی اگر چه نظرات رفیق احمدزاده (البته _ برداشت هایی از نظرات او) بدون ذکر نام وی مردود شمرده می شود ولی خود رفیق جزنی صراحتا از اختلافات خود با نظرات مندرج در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" سخن نمی گوید. می توان گفت او اساسا وجود این کتاب و تاثیر آن در شکل گیری چریکهای فدائی خلق را نادیده می گیرد. و به گونه ای برخورد می کند که گویا آنچه وی مطرح می کند همانا در راستای خطی است که سازمان بر مبنای آن حرکت خود را آغاز کرده و در جهت تکامل تئوری پیشین سازمان قرار دارد. (۱۷)

فصل چهارم:

قطع ارتباط بین رفقای که در خارج بودند با رفقای داخل تا اوایل سال ۵۷ طول کشید. برای برقراری مجدد ارتباط دست رفقای خارج چندان باز نبود. با اینحال رفیق محسن نوربخش جهت پیدا کردن سرخ هائی برای وصل به سازمان آماده رفتن به ایران شد و با قبول خطرات جدی، از راه کوههای ترکیه خود را به ایران رساند. او مدتی در جهت وصل ارتباط تلاش نمود. اما رفیق نوربخش که بعنوان یک عضو چریک فدائی عنصری مخفی و مسلح بود و در آن شرایط حتی از امکانات لازم برای حفظ خود برخوردار نبود، بدون اینکه موفق به ارتباط گیری با سازمان شود بالاخره مورد شناسائی ساواک واقع شده و در یک درگیری شجاعانه با نیروهای دشمن به شهادت رسید. رفیق محسن نوربخش و رفیق محمد علی خسروی اردبیلی (داداشی) پیشتر رابطهای رفقای داخل و خارج بودند. خدمات ارزنده این دو رفیق چه در حفظ ارتباط و چه در رساندن تدارکات لازم برای سازمان از خارج به داخل بسیار قابل تقدیر و غیر قابل توصیف است. این دو رفیق بارها با پیمودن ساعتها راه در حالیکه کوله های سنگینی حمل می کردند شبانه و بطور مخفیانه، از مرزها می گذشتند. رفقای فدائی جان برکفی بودند که برایشان مرگ در ازاء خدمت به کارگران و زحمتکشان پیشیزی ارزش نداشت.

پس از ضربات تابستان سال ۵۵ و شهادت رفیق حمید اشرف بیشترین انرژی رفقای باقیمانده در ایران در جهت بازسازی سازمان، یافتن دلایل عملی این ضربات و غیره گذشت. متأسفانه در این دوره سازمان رفقای ارزنده دیگری که کادرهای با تجربه و باسابقه بودند را از دست داد. از جمله رفیق فراموش نشدنی صبا بیژن زاده و رفقای انقلابی دیگری همچون بهنام امیری دوان و کیومرث سنجرى در این دوره شهید شدند.

به این ترتیب سازمان بیش از پیش در موقعیت ضعیفی قرار گرفت. ضربه های دیگری نیز از طرف دشمن وارد آمد که باعث شد اعضای با تجربه محدود گردند. گفته می شود در فاصله کوتاهی دو مرکزیت در سازمان تشکیل و از بین رفتند. با این روال در آخر، بالاچار کسانی در رأس سازمان قرار گرفتند (مرکزیت سوم) که نه از تجربه کافی و نه از

دانش سیاسی لازم برخوردار بودند. در این دوره تحولات فکری جدی در درون سازمان (در ایران) بوجود آمد. تعدادی انشعاب کرده و به حزب توده پیوستند. مرکزیت سوم رسماً نظرات رفیق مسعود احمدزاده را مردود شمرده و اعلام کرد که بجای نظرات پیشین اکنون نظرات رفیق بیژن جزئی بر سازمان حاکم است. جالب است که تغییر خط و نظرات سازمان حتی بصورت یک مقاله تشریحی نیز برای هواداران و دیگر نیروهای جنبش توضیح داده نشد بلکه چنین تغییر و تحول فکری بزرگی در طی یک اطلاعیه بگوش دیگران رسید (اطلاعیه معروف ۱۶ آذر سال ۵۶). در این اطلاعیه اعضای مرکزیت سوم بدون اینکه متوجه مسئولیت خود برای ذکر دلایل این تغییر باشند و یا لحظه ای خود را مقید به توضیح و تشریح نظرات قدیم و جدید و تفاوت آنها بدانند، گوئی که فتوایی برای پیروان خود صادر می کنند، از تغییر خط و خطوط و نظرات سازمان صحبت کردند.

از این زمان به بعد نظرات راست و رفورمیستی بر سازمان حاکم شد. شعار استراتژیک چریکهای فدائی خلق که همانا نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قطع کامل نفوذ امپریالیسم در ایران بود و در شعار "مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم شاه" تجلی یافته بود، به شعار از بین بردن "دیکتاتوری فردی شاه" تقلیل داده شد. بنا به تئوری مبارزه مسلحانه هیچ انقلابی بدون رهبری طبقه کارگر قادر نیست سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته را از بین برده و برای مردم ایران آزادی و دموکراسی به ارمغان آورد. اما اکنون نظرانی بر سازمان حاکم شده بود که دست یابی به آزادی و دموکراسی از طریق انقلاب های "ملی" به رهبری بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی را امکان پذیر می دانست. نظرانی که باعث شد سازمان پارگیری جدید امپریالیسم و قدرت گیری رژیم خمینی را حاکمیت خرده بورژوائی و... (به زعم آنها "حاکمیت خلق") معرفی کند. در اینجا مجال توضیح همه نظرات راست روانه این دوره سازمان نیست. تنها می توان به این موضوع اشاره کرد که در شرایطی که در سطح جامعه تحولات سیاسی بزرگی در حال وقوع بود و توده ها دیگر عملاً پا در میدان مبارزه می گذاشتند و به واقع جنبش با یک اعتلای انقلابی مواجه بود، سازمان بجای اینکه وظیفه سازماندهی مسلح توده ها را در برنامه کار خود قرار بدهد، به آنها می گفت، "ما می دانیم که شما آمادگی بدست گرفتن سلاح را ندارید" (گویا به این دلیل که شرایط عینی انقلاب وجود ندارد) (نقل به معنی از یک نوشته سازمان در آن دوره) (۱۸) و... اما هنوز مرکب این قبیل اندرزها خشک نشده بود که خیزش قهرمانانه مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ خط بطلان بر آن نظرات کشید. در جریان این خیزش شجاعانه، توده های رنج دیده و مبارز تبریز با هر وسیله ای که در دست داشتند ساختمانهای دولتی و مراکز ستم امپریالیستی از جمله بانک ها را مورد یورش های خشمگینانه خود قرار دادند.

دیگر مبارزه در جامعه به سطح توده ها کشیده شده بود. اما سازمان در اوضاعی با جنبش توده ای مواجه شد که کاملاً تضییع گشته و رهبری اپورتونیستی بر آن حاکم شده بود. اما اگر سازمان به لحاظ تشکیلاتی در چنین اوضاع غم انگیزی گرفتار آمده بود، هواداران بیشمار آن در اقصی نقاط ایران در چهارچوب خط و نظرات شناخته شده چریک های فدائی خلق، در کنار توده های مبارز و انقلابی دست به مبارزه قهرمانانه می زدند. آنها در همه جا با دفاع از موضع توده های زحمتکش مبین رادیکالیسم انقلابی بوده و به رادیکالیزه کردن مبارزات مردم می پرداختند. در این دوره عملیات نظامی نیز از طرف سازمان ترتیب داده میشد که برای هواداران (که هنوز به ماهیت راست روانه سازمان در آن دوره وقوف نداشته و نمی دانستند که در مغز "رهبران" آن چه می گذرد) بیانگر و یادآور مبارزه مسلحانه پیشین چریک های فدائی خلق بود (۱۹). با توجه به گستردگی صف هواداران و رزمندگی آنان بود که سازمان امکان یافت در قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن توده ها نقش هرچه مؤثرتری ایفاء نماید. پس از گذشت تنها ۸ سال از رستاخیز سیاهکل، در سالروز این حماسه خونین (۲۰)، توده های خلق درست به شیوه چریک های فدائی خلق به زرادخانه های دشمن حمله بردند و دست در دست هواداران و همه کسانی که زیر پرچم چریک های فدائی خلق گرد آمده بودند، به خلع سلاح پادگان ها پرداختند.

فصل پنجم:

تا آنجا که به مسایل تشکیلاتی مربوط می شود، با رشد مبارزات توده ها از سال ۵۶، مرکزیت سوم برای فائق آمدن بر تناقضات درونی خود دست به عضوگیریهای زد که با آن خطای بزرگ دیگری مرتکب شد. این مرکزیت در اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۵۷ فرخ نگهدار (۲۱) و چند تن دیگر را که پیشتر در زندان تحت نام طرفداری از نظرات رفیق جزئی دسته بندی مشخصی را در مقابل نظرات پایه ای سازمان و رفقای مدافع آن نظرات در زندان بوجود آورده بودند، به عضویت سازمان در آورد. ورود چنین افرادی به سازمان برای دیگر عناصر فرصت طلب و سازشکار بمنزله چراغ سبزی شد و راه ورود آنها را نیز به سازمان باز نمود (افرادی چون علی کشتگر (۲۲) نیز وارد تشکیلات شدند). وجود این عناصر که با پشتیبانی مرکزیت سوم خیلی زود مواضع کلیدی سازمان را بدست خود گرفتند، کافی بود که سازمان سیاست بسیار رندانه ای در رابطه با عضوگیری های بعدی در پیش بگیرد. با اوج گیری مبارزات توده ها اکنون زندانیان سیاسی بنابه قدرت توده ها، به تدریج از زندان آزاد می شدند و سازمان می کوشید از میان آنها عضوگیری نماید. در این زمان تازه واردین به سازمان کاملاً مراقب بودند کسانی را به عضویت درآورند که در زندان یا بطور کامل مبارزه مسلحانه چریک های فدائی خلق را نفی می نمودند و یا افرادی بودند که قادر به تشخیص دیدگاه های انحرافی در سازمان نبودند. از جمله در این دوره کسانی به سازمان راه یافتند که در زندان با باصطلاح "رد چه مسعود و چه بیژن" علناً از "مضرات" تئوری مبارزه مسلحانه برای "جنبش انقلابی طبقه کارگر" سخن می گفتند (۲۳). این قبیل افراد خود را در سازمانی جا داده و مواضع آنها اشغال نمودند که ظاهراً خط مشی مسلحانه بر آن حاکم بود و همه اعتبارش به آن بود که نام چریک های فدائی خلق ایران را با خود داشت. از نظر توده ها و هواداران انقلابی که از چنین تغییرات درونی بی خبر بودند این همان سازمان چریک های فدائی خلق پیشین بود و اتفاقاً این تازه واردین نیز برای فریب این هواداران و توده ها و پیشبرد مقاصد غیر انقلابی خود، با هر کلکی که امکان داشت می کوشیدند خود را ادامه دهنده راه چریک های فدائی

خلق و معتقد به مبارزه مسلحانه جا بزنند. همین افراد بودند که پس از ورود به سازمان و اشغال آن، درهای سازمان را بالکل بروی رفقای که در زندان همواره از نظرات رفیق مسعود احمدزاده و خط مشی مبارزاتی چریکهای فدائی خلق دفاع کرده و اتفاقاً آخرین دسته از زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان بودند (از جمله رفیق شهید عبدالرحیم صبوری و رفیق فریبرز سنجر) بستند.

رفیق محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی در همان ابتدا وقتی متوجه شدند که عده ای در مرکزیت سازمان قرار گرفته اند که با بی مسئولیتی کامل به تغییر نظرات سازمان پرداخته و حتی سعی نکرده اند پیش از اعلام علنی مواضع خود آنها را در جریان مسایل قرار دهند، نسبت به این امر که بواقع مفهوم یک کودتای تشکیلاتی را داشت عکس العمل نشان داده و بطور علنی و رسمی مخالفت خود را با نظرات و مواضع مرکزیت سوم ابراز داشتند. (جزوه در باره شرایط عینی انقلاب با امضای محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی در این رابطه منتشر شد - مرداد - شهریور ۵۷). دیدار با همه اعضای این مرکزیت (۲۴) و همچنین فرخ نگهدار و همپالگی هایش، برای این دو رفیق بعد از قیام بهمن و در شرایطی که سازمان علنی شده بود، دست داد. از اولین دیدار این دو خواستار حل مسایل مورد اختلاف از طریق های دمکراتیک گردیدند. اشرف دهقانی مشخصاً پیشنهاد کرد که از آنجا که اعلام نظرات جدیدی بنام سازمان چریک های فدائی خلق و کنار گذاشتن نظرات پیشین سازمان از طرف آنها نتیجه یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک در بستری دمکراتیک نبود، و نظراتی که آنها به نام سازمان منتشر می کنند حاصل جمع بندی تحلیل ها و نظرات اعضای سازمان نیست، مرکزیت امکان یک مبارزه ایدئولوژیک علنی در سطح جنبش بین طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه و آنهایی که مخالف این تئوری هستند را بوجود آورد و از این طریق اعضاء و هواداران سازمان و همچنین کل نیروهای جنبش را در جریان مسایل مورد اختلاف قرار دهد. او تأکید کرد که در صورت پذیرفته شدن این پیشنهاد حاضر است خود بعنوان یک عضو ساده در تشکیلات کار کند. لازم به یادآوری است که در این زمان رفقای تازه از زندان آزاد شده معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه نیز درخواست های مشابهی را مطرح کردند. در پاسخ به آنها گفته شد که در زندان بعد کافی در مورد اختلاف نظرهای مسعود احمدزاده و بیژن جزینی بحث صورت گرفته و حال ما چندان هم نظرات بیژن را قبول نداریم و به نظرات جدیدی رسیده ایم که با نظرات شما مغایر است و با این گفته ها ضرورت دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک بین نظرات پیشین سازمان و نظرات جدید خود را منتفی اعلام کردند. جواب این دست اندرکاران (فرخ نگهدار و همپالگی هایش) و همچنین کوتاه اندیشان و فرصت طلبانی که در آن زمان دور آنها جمع بودند و بعدها از آنان جدا شدند، به پیشنهاد اشرف دهقانی نیز منفی بود. در عوض آنها با بی پرسنسی تمام از اشرف خواستند که در تشکیلات مانده و مسئول نشریه آنها که اخیراً با نام "کار" بجای نشریه سابق سازمان "نبرد خلق" منتشر می شد، بشود (۲۵). عبارات دیگر از نظر آنها "مقامی" را در سازمان گرفته و از نظرات انقلابی خود دست بردارد. این بحث ها در شرایط بعد از قیام بهمن و در هنگامیکه توده ها در ابعادی وسیع دور سازمان ما گرد آمده بودند صورت گرفت و دست اندرکاران که همه اهرم های تشکیلاتی را در دست خود داشتند، در این زمان خود را در اوج قدرت می دیدند و در نتیجه چندان نگران عواقب برخورد خود با ما نبودند. در اوضاعی که آنها با دقت شدیداً مواظب بودند که هیچیک از انقلابیون معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه بدون سازمان راه نیابند و در عین حال در همان زمان درهای سازمان را روی عناصر غیر مبارز (و کسانی که صرفاً با دیدن قدرت سازمان و شنیدن بوی کباب از آن، نسبت به آن اظهار شیفتگی می کردند) گشوده بودند، واضح بود که پیشنهاد دور از اصول و موازین کمونیستی آنها به اشرف تا چه حد ریاکارانه بود. چنین پیشنهادی نمی توانست مورد قبول اشرف دهقانی قرار گیرد.

به این ترتیب بود که در شرایطی که رفقای ما هنوز فرصت نکرده بودند تفاوت نظرات پایه ای و اختلافات عمیق خود با مرکزیت جدید و دیگر دست اندرکاران - از جمله در رابطه با مسایل جاری بعد از قیام بهمن - را بگوش حتی اعضاء و هواداران نزدیک سازمان برسانند و نتوانسته بودند در فضای سالم و بدور از جنجال، آنها را متوجه عمق فاجعه ای سازند که ناشی از حاکمیت سازشکاران در تنها سازمان کمونیستی مورد استقبال توده ها بود، مرکزیت و دیگر دست اندرکاران آن دوره در سازمان، انشعاب ناخواسته ای را بما تحمیل کردند (۲۶). ما مجبور شدیم با جمع آوری نیروهای اندکی از اعضاء و هواداران مبارز سازمان، صف خود را از صف رفورمیست ها و کوتاه اندیشان لانه کرده در سازمان خود (که البته اکنون دیگر سازمان ما نبود. چرا که با اتخاذ مواضع سازشکارانه در رابطه با خمینی و خلقی و ضد امپریالیست خواندن رژیم جمهوری اسلامی و اوضاع و احوال درونی اش به سازمان آنها تبدیل می شد و دیگر نمی توانست سازمان انقلابیون کمونیست باشد) جدا کنیم و موفق شدیم تشکیلات چریک های فدائی خلق ایران را مجدداً پی ریزی نموده و مبارزه خود را ادامه دهیم.

رفقای ما اولین بار نظرگاه ها و مواضع انقلابی خود را در سطح جنبش در جزوه ای که بنام "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" منتشر شد به اطلاع مردم ایران رساندند. در طی این جزوه ما بخصوص در مورد ماهیت رژیم تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی که در آن زمان از طرف تقریباً همه نیروهای سیاسی ایران، ضدامپریالیست و مترقی خوانده می شد، توضیح داده و این رژیم را رژیمی ارتجاعی و همچون رژیم شاه وابسته به امپریالیسم خواندیم و ضرورت مبارزه بر علیه آن را مطرح نمودیم. بر این اساس بود که با پاسخگویی صحیح به یکی از مبرمترین مسایل جنبش در آن زمان که همانا تعیین ماهیت رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی بود، یکبار دیگر نام چریک های فدائی خلق ایران به مثابه یک نیروی سیاسی چپ و رادیکال در جنبش مطرح شد. ما با تشخیص درست ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، همه توان خود را برای مبارزه با این رژیم متمرکز کردیم. نه اسیر مضحکه هائی شدیم که رژیم در طی آنها می کوشید چهره کره و ارتجاعی خود را پنهان و خویشتن را دموکرات و ضد امپریالیست جلوه دهد (همانند مضحکه تسخیر سفارت آمریکا) و نه با فلسفه بافی و ارائه تئوری های من درآوردی به توجیه اعمال دغلكارانه رژیم خمینی پرداختیم (قریب به اتفاق نیروهای سیاسی جنبش از چپ گرفته تا غیر چپ چنین کردند و در عین حال با شرکت عملی خود در نمایشات مسخره حکومت، در کار فریب توده ها به مدد رژیم سراپا ننگین خمینی شتافتند). برعکس در همه مواردی که رژیم باسط فریبکاری درمقابل توده ها گسترده و قاطعانه به مقابله با آن برخاسته و بطور مستدل دروغین بودن ادعاهای رژیم را

برملا ساختیم. در واقع ما عملا در همه جا به انجام وظایف انقلابی خویش مشغول شدیم ولی واقعیت آن بود که نیروی ما در مقابل وظایف بزرگی که در آن زمان در مقابل جنبش قرار داشتند، بسیار کوچک بود. (نیروی کوچک ما با یک جنبش بزرگ توده ای مواجه بود که نمی توانست به همه نیازهای آن پاسخ گوید. در حالیکه سازمان بزرگ از همه امکانات لازم برخوردار بود) در عین حال این نیروی کوچک از انسجام لازم هم برخوردار نبود که خود باعث ائتلاف انرژی های زیادی شد...

فصل ششم:

در قسمت پایانی این نوشته باید روی این واقعیت تأکید کرد که در سال ۵۵ ضربه های دشمن با همه سنگینی اش بهیچوجه قادر به نابودی سازمان ما نبود. در اثر این ضربات اگر چه تعداد اعضای سازمان محدود شد، اما سازمان در بین کارگران و زحمتکشان و توده های آگاه مردم در چنان جایگاه رفیع و برجسته ای قرار داشت که حال بجای یک رفیق که توسط دشمن در خون خود غلتیده و اسلحه اش به زمین افتاده بود، نه ده ها، و صدها بلکه هزارها دست برای برداشتن سلاح آنها دراز شده بود. سنگین ترین ضربه به سازمان از درون به آن وارد آمد. با نفوذ اپورتونیسیم، در مدت کوتاهی سازمان واقعا پر افتخار چریک های فدائی خلق ایران، سازمان انقلابی که متعلق به همه توده های ستمدیده ایران و در رأس آنها طبقه کارگر بود، از محتوی انقلابی تهی شد. دریغا وارد آمدن ضربه درونی قطعی به سازمان هم زمان با دوره ای شد که توده ها در سطح میلیونی به میدان مبارزه آمده بودند و با فریادهای "درد بر فدائی"، "تنها ره رهائی، ره سرخ فدائی"، و "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم"، خواستار آن بودند که سازمان مبارزات آنها را رهبری نماید. توده ها با آتشی در درون که حاصل تراکم سالها خشم و کینه از دشمن در دل آنها بود با اشتیاق شعار می دادند، "رهبران ما را مسلح کنید" و صد افسوس که نمی دانستند که سازمان چریک های فدائی خلق که زمانی خانه و مامن کمونیست های شجاع و صدیق و فداکار ایران بود، سازمانی که با خون بهترین فرزندان خلق پرورش یافته بود، حال رأسش به اشغال کسانی در آمده بود که بدلیل ماهیت غیر انقلابی شان اساسا از تسلیح توده ها و مبارزه مسلحانه توده ها هراس داشتند. این باصطلاح "رهبران" جدید (فرخ نگهدار و همپالگی هایش) پیش از این با سوء استفاده از نام پر اعتبار رفیق جزئی با مودی گری خود را در پشت نام این رفیق مبارز پنهان کرده بودند و خود را صرفا مخالف تئوری مبارزه مسلحانه و نظرات رفیق مسعود احمدزاده جا می زدند، ولی اکنون معلوم می شد که آنها بارفیق جزئی نیز مخالفند و برخلاف او اساسا قهر انقلابی توده ها را قبول ندارند و با هر مبارزه انقلابی مسلحانه دشمنی می ورزند. آنها در جریان خیزش های وسیع توده ای به حمایت و دنباله روی از خمینی که آلترناتیو امپریالیست ها در مقابله با جنبش انقلابی توده ها بود پرداختند و بعد از شکست قیام بهمین و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی نشان دادند که به تنها موضوعی که توجه دارند اینست که محبوبیت سازمان در میان مردم را وجه المصلحه سازش و مماشات خود با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی قرار داده و از این طریق به جاه و مقام و شهرت سیاسی دست یابند.

با بهم خوردن توازن قوا بین نیروهای خلق و ضد خلق در اثر قیام بهمین، شرایط شبه دموکراسی در ایران بوجود آمد. (در آن زمان چه فرصت طلبان لانه کرده در سازمان ما و چه دیگر نیروهای سیاسی در جامعه این شرایط را همان دموکراسی و ناشی از پیروزی قیام بهمین (۲۷) تلقی کردند) در نتیجه امکان ارتباط گیری آزادانه توده ها با نیروهای روشنفکر جامعه بطور وسیع فراهم گشت. در چنین شرایطی بود که معلوم شد چریک های فدائی خلق در سراسر ایران، حتی در دور افتاده ترین دهات نیز نفوذ داشته و مورد تأیید توده های زحمتکش و ستمدیده ایران قرار دارند. معلوم شد که در تمام دوره اختناق آریامهری، علیرغم همه تبلیغات دشمن و نیروهای سیاسی مخالف، چریک های فدائی خلق بدلیل در پیش گرفتن خط صحیح مبارزه، در دل توده ها جای گرفته و اکنون نام کمونیسم با نام چریک فدائی تداعی میشود و مورد پذیرش توده های میلیونی قرار دارد. بنابراین در این دوره از تاریخ مبارزات مردم ایران، با توجه به روی آوری وسیع توده ها به سوی سازمان چریک های فدائی خلق، فرصت طلایی و بزرگی برای رشد و اعتلای هر چه بیشتر جنبش کمونیستی ایران ایجاد شد. آن شرایطی فراهم آمده بود که جنبش کمونیستی می توانست با بخمدت گرفتن نیروی مادی توده ها و رهبری مبارزات آنها همانطور که رفیق مسعود احمدزاده پیش بینی کرده بود، خود را به پیشرو واقعی جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران تبدیل نماید. مبارزه در اشکال مختلف جریان داشت. خود توده ها حتی دست به مبارزه مسلحانه زده بودند. سازمان کاملا از این امکان برخوردار بود که در رأس این مبارزات قرار گرفته و یک مبارزه همه جانبه ای را در جامعه رهبری نماید. اما اشکال بزرگ سازمان در این دوره، یعنی نظرات انحرافی حاکم بر آن و ماهیت غیر انقلابی و سازشکارانه رهبرانش، مانع از انجام چنین وظیفه خطیری بود. بنابراین فرصت طلایی که برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی ایران برای رشد و اعتلای این جنبش بوجود آمده بود از بین رفت.

جالب است که اپورتونیسیت های درون سازمان و همینطور نیروهای سیاسی کار متشکل در محافل و گروه ها ئی که در آن شرایط شبه دموکراسی امکان وجود یافته بودند بما ایراد می گرفتند که گویا گرایشات عموم خلقی داشته ایم و اهمیت طبقه کارگر و نقش عظیم حزب این طبقه در جنبش را درک نمی کنیم. اینگونه اتهامات بی اساس البته در آن شرایط که بالکل متفاوت از شرایط پلیسی و اختناق پیشین بود، گوش های شنوایی هم پیدا کرد. اما مگر چریک های فدائی خلق در مورد طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر چه گفته بودند؟ تئوری مبارزه مسلحانه مطرح کرده بود که تنها در طی پروسه مبارزه مسلحانه (که البته به همه خلق _ یعنی به همه افشار و طبقاتیکه تحت سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته قرار دارند _ تکیه می کند) است که پرولتاریای ایران با اعتماد به سوی روشنفکران کمونیست روی خواهند آورد؛ و تنها بر زمینه شرایطی که با به جریان افتادن مبارزه مسلحانه در جامعه توسط پیشاهنگان مسلح ایجاد می شود، شرایط برای تشکیل حزب کمونیست فراهم خواهد شد. آیا پراتیک مؤید درستی این نظرات نبود؟ در همان ابتدا بعد از قیام بهمین وقتی آنها بنام سازمان چریک های فدائی خلق یعنی همان سازمانیکه سالها مسلحانه بر علیه

دشمن مبارزه کرده بود، به کارگران فراخوان دادند که با آنها ارتباط بگیرند، کارگران در چنان تعداد کثیری به این فراخوان جواب دادند که برایشان گنج کننده و غیر قابل تصور بود. پس مبارزه مسلحانه چریک های فدائی خلق آنطور که این باصطلاح چپ ها و یاران سیاسی کارشان در خارج از سازمان تصور کرده بودند، بی ارتباط با طبقه کارگر و "جدا از توده" نبود. سازمان توانست با پیشروترین کارگران در سراسر ایران، تماس گرفته و از طریق آنها با کارگران و جنبش کارگری ایران ارتباط برقرار نماید. بسیار خوب مگر اکنون با جاری بودن مبارزات کارگری از یکطرف و حل مسأله ارتباط روشنفکران کمونیست با کارگران از طرف دیگر، یکی از عمده ترین شرایط لازم (و نه کافی) برای تشکیل حزب کمونیست در ایران بوجود نیامده بود؟ برآستی در چنین شرایطی برای آماده شدن دیگر شرایط لازم جهت تشکیل حزب طبقه کارگر چه چیزهای کمی وجود داشت؟ یا به چه چیزهای دیگری نیاز بود؟ با غم فراوان باید گفت قبل از هرچیز اکنون فقدان یک پیشاهنگ قدرتمند واقعا چپ و کمونیست مانع اصلی در راه فراهم آمدن دیگر ملزومات تشکیل حزب طبقه کارگر در ایران بود. اقبالی چنین وسیع و درخشان از جانب کارگران در مقابل سازمان چریک های فدائی خلق ایران قرار گرفته بود. تنها لازم بود در راستای یک خط سیاسی - ایدئولوژیک کمونیستی مبارزه قاطع و سرسختانه ای بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در همه صحنه های مبارزه و بطور همه جانبه در پیش گرفته شود (مسئله با تأکید بر ضرورت سازماندهی و پیشبرد مبارزه مسلحانه توده ای که خود در نقاط مختلف در ادامه راه پیشاهنگان انقلابی پیشین به جریان افتاده بود) تا در این روند هم این سازمان به تدریج خود را به یک حزب کمونیست واقعی مبدل سازد و مبارزات سیاسی طبقه کارگر را به پیش برد و هم با بدست گرفتن رهبری کل مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلفهای مبارز ایران، انقلاب را تا دوام داده و پیروزی آنرا با رهبری حزب طبقه کارگر و با تأمین هژمونی این طبقه نسبت به طبقات دیگر تضمین نماید(۲۸). اما این سازمان که دیگر یک سازمان کمونیستی نبود و از محتوای انقلابی تهی بود و نام چریکهای فدائی خلق ایران را هم صرفاً به منظور بر آورده کردن مقاصد غیر انقلابی خویش یدک می کشید، اساساً حاضر به مبارزه و یا جنگ با رژیم جمهوری اسلامی نبود.

بنابراین در فقدان یک پیشاهنگ انقلابی قدرتمند در صحنه مبارزه، رژیم جمهوری اسلامی با دست باز فرصت و امکان یافت تا همانطور که قابل پیش بینی بود، با محکم کردن جای پای خود و با سروسامان دادن به نیروهای سرکوبگرش، حملات وحشیانه خود به جنبش توده ها را آغاز و مبارزات بدون رهبری و یا در بهترین حالت با رهبری خرده بورژوازی آنها (مثلاً در کردستان) را سرکوب نماید. رژیم از خرداد سال ۱۳۶۰ به جنگ خونینی بر علیه توده ها دست زد بدون اینکه طرف دیگر جنگ یعنی توده ها سازماندهی شده و از آمادگی لازم برای دفع حمله دشمن برخوردار باشند. به واقع این جنگ یکطرفه بود که در آن جمهوری اسلامی دست به کشتاری زد و حمام خونی براه انداخت که به قول شاملو "بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است".

از آنزمان تا کنون تحولات سیاسی زیادی در جامعه ما بوجود آمده است. برای توضیح و تشریح این تحولات نیاز به نوشته دیگری است. فقط تا آنجا که به نظرات و خطوط فکری ما بر می گردد، باید بگوئیم که تئوری مبارزه مسلحانه کماکان اساس نظرات ما را تشکیل می دهد. بهره گیری از آموزش های این تئوری در حوزه نظر همواره بما کمک کرده است که بتوانیم در رابطه با رویدادهای مختلف سیاسی و اجتماعی در جامعه خود از موضع کارگران و زحمتکشانشان یعنی از موضع انقلابی دفاع کنیم و در مقاطع مختلف به مبارزه با رواج ایده های غیر انقلابی و ایده هائی بپردازیم که قصد فریب و انحراف اذهان توده های رنجیده ما را داشته اند.

این نکته را هم باید یادآور شد که اگر چه با توجه به تداوم سلطه امپریالیسم در ایران و با بر جائی سیستم سرمایه داری وابسته، تئوری مبارزه مسلحانه در اساس خود همچنان تئوری انقلاب ایران شمرده می شود با اینحال این تئوری همواره باید با شرایط متحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران انطباق داده شده و روش ها و تاکتیک های مناسب و مؤثر در هر زمان در جهت تحقق آن و پیشبرد استراتژی مبارزه مسلحانه بکار گرفته شوند.

توضیحات:

(۱) "آگاهی هر آینه با صداقت انقلابی توأم شود، منشأ ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد" این عبارت در آغاز مقدمه ای ذکر شده که رفیق رودباری برای کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" نوشته رفیق مسعود احمدزاده نگاشته است. (مقدمه ای به تاریخ اول تیر ماه ۱۳۵۱). رفیق رودباری از جمله رفقای اولیه سازمان بود که بخصوص در بازسازی ضربات سال ۵۰ به سازمان، خدمات ارزنده ای نمود. وی از همان ابتدا با علاقمندی، تجربیات مربوط به مبارزات چریکی در امریکای لاتین و مسایل تئوریک مبارزه مسلحانه در ایران را تعقیب می نمود و احاطه کاملی به تئوری مبارزه مسلحانه داشت. رفیق رودباری که در تیر ماه سال ۵۱ در یک درگیری خیابانی زنده بدست دشمن اسیر گردید (وی در اثر اصابت گلوله مزدوران شاه به جمجمه اش بیهوش شده بود) در زندان مبارزه واقعا قهرمانانه ای را بر علیه ساواک بنمایش گذاشت. او را بمدت دو سال در سلول انفرادی و جدا از دیگران نگهداری و تحت شکنجه قرار دادند ولی این چریک فدائی خلق که بعداً بحق و همانطور که شایسته بود از طرف سازمان "قهرمان مقاومت" نام گرفت همه شکنجه ها را بجان خرید و کلمه ای از اسرار سازمان را برملا ننمود. او به این سخن خود وفادار ماند که: اگر خونهای ما آگاهی خلق است بگذار از خون ما رودخانه ای خروشان جاری شود. "پادش را گرامی می داریم، درس هایش را بخاطر می سپاریم و آرزو می کنیم که در مقاومت همچون او باشیم." (برگرفته از اطلاعیه سازمان در رابطه با شهادت رفیق، مندرج در نبرد خلق شماره ۶).

(۲) نتیجه بررسی و تحقیقات عینی از شرایط کار و زندگی توده ها بخصوص در رابطه با روستا و روستائیان در جزوات جداگانه نوشته شده و در تعداد محدودی منتشر شد. متأسفانه قریب به اتفاق این جزوات بعدها توسط ساواک ضبط گردید. نسخه ای از تحقیقات روستائی مربوط به قره داغ آذربایجان که اغلب روستاهای این منطقه را در بر می گرفت و با حوصله و دقت تمام توسط رفیق بهروز دهقانی صورت گرفته بود تا مدتها در سازمان موجود بود و بعداً به خارج از کشور هم ارسال شد. از جمله دیگر تحقیقات و بررسی های عینی می توان به نوشته ای بسیار پربار در رابطه با روستاهای ساری (مازندران)، اشاره کرد. در کنار این نوشته جزوه دیگری بود به نام "بررسی شرکت سهامی زراعی سیمس کنده ساری" که توسط رفیق فرهودی تهیه شده بود. رفیق مناف فلکی گزارشی از کارگران فرشباغ حکم آوار نوشته بود. رفیق گلوی گزارشی از وضعیت زندگی و روابط اجتماعی مردم در سیستان و بلوچستان تهیه کرده بود. نوشته دیگر از رفیق نابدل در مورد شرایط زندگی مردم در غرب آذربایجان (حوالی خوی و سلماس و...) و مناسبات آنها با خلق کرد در آن منطقه بود. همچنین می توان به بررسی ای از رویدادهای مربوط به زلزله طیس در خراسان در سال ۴۷ که توسط رفقا حمید توکلی و رفیق دیگری تهیه شده بود، تحقیقات از چند روستا در حوالی شهر سراب در آذربایجان توسط رفیق نزهت روحی آهنگران و اشرف دهقانی دو نوشته دیگر به نام های "رازلیق" _ تجربه ای از یک جنبش دهقانی در روستائی به این اسم در آذربایجان و "چیچالی غلامرضا خان" _ تجربه مشابه دیگر (روستائی در حوالی ماکو)، اشاره نمود.

(۳) از طریق یک نشریه درونی و جزواتی که در تعداد محدودی تکثیر می شد، رفقا نظرات خود را در مورد مسایل معینی نوشته و به تبادل نظر می پرداختند. از مطالب نشریه درونی از جمله می توان از مقالاتی که در شناخت بورژوازی وابسته نوشته شده بود یاد کرد؛ مقالات نوشته شده توسط رفقا به صورت جزوه هائی دست به دست می گشت. دو نمونه از آن جزوه ها عبارت بودند از جزوه ای عمیق و پرباری تحت عنوان "نقد دو سند از حزب توده" که با تئری طنزآمیز پرده از سیاست ها و نظرات سازشکارانه حزب توده برمیداشت؛ و همچنین جزوه ای که در نقد مقاله ای از مصطفی رحیمی مندرج در نشریه "جهان نو" در رابطه با حمله شوروی سابق به چکسلواکی نگاشته شده بود. در این دوره همچنین آثار زیادی از انقلابیون امریکای لاتین (برای نمونه، خاطرات چه گوارا از انقلاب کوبا و از مبارزه مسلحانه در بولیوی) از جمله توسط رفیق بهروز دهقانی و رفیق بهمن آژنگ، ترجمه شد.

(۴) اسامی دیگر رفقای جنگل که با فرماندهی رفیق علی اکبر صفائی فراهانی پس از حمله به پاسگاه سپاهکل در جنگل های شمال به درگیری با مزدوران شاه پرداختند، عبارتند از: رفقا: احمد فرهودی (معاون فرمانده)، رحیم سماعتی، مهدی اسحاقی، هادی بنده خدا لنگرودی، جلیل انفرادی، عباس دانش بهزادی، علی محدث قندچی و هوشنگ نیری.

(۵) این روستائیان که در اواخر سالهای ۵۰ به زحمتکشان شهری تبدیل گشته و ساکنین خارج از محدوده شهرهای بزرگ، بخصوص تهران، را تشکیل دادند، همان هائی بودند که جرقه انقلاب ۵۶-۵۷ را روشن ساختند. همانطور که می دانیم این انقلاب که قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن اوج آن بود، با درگیری شجاعانه ساکنین زحمتکش خارج از محدوده تهران با مأمورین دولتی آغاز شد.

(۶) مسأله بود یا نبود شرایط عینی انقلاب در ایران بعدها به موضوع مهمی در بحث های نظری سازمان چریک های فدائی خلق ایران تبدیل گشت. در نوشته های منتسب به رفیق جزئی بطور عجیبی "شرایط عینی انقلاب" با "موقعیت انقلابی" که بمثابة دو ترم مارکسیستی دارای معانی صریح و روشن و متفاوت از یکدیگرند، هم سان در نظر گرفته شده. این امر بعدها به اپورتونیست های درون سازمان امکان داد که فقدان موقعیت انقلابی در ایران را دلیل بر نادرستی نظرات رفیق مسعود احمدزاده (که از وجود شرایط عینی انقلاب در ایران صحبت کرده بود) جا زده و به جنگ تئوری مبارزه مسلحانه بروند. اتهام اصلی آنها این بود که گویا ما معتقد بوده ایم پس از آغاز مبارزه مسلحانه بلافاصله توده ها بپاخاسته و بر علیه رژیم اسلحه بدست خواهند گرفت. ولی این اتهام ۱۸۰ درجه با واقعیت مغایر بود. هیچ یک از چریکهای فدائی خلق پروسه انقلاب را کوتاه مدت نمی دید. اساساً چریکها به جنگ توده ای طولانی معتقد بودند. مراجعه به کتاب رفیق مسعود احمدزاده و جملات صریحی که او در مورد انتظار ما از حمایت توده ها از مبارزه مسلحانه بیان می کند نیز مؤید این امر است. مثلاً او در صفحه ۱۴۵ کتاب خود می نویسد: "مبارزه سخت است و طولانی. کسب حمایت توده ها چندان هم آسان نیست، احتیاج بکار مداوم، سخت و طولانی دارد. اما بیشک توده ها به دعوت عملی پیشاهنگان خود پاسخ خواهند داد." (تأکید از ماست). و یا این جمله که در متن نوشته نیز ذکر شده است "ما بهیچوجه به این زودبیا منتظر حمایت بلاواسطه خلق نیستیم. بهیچ وجه انتظار نداریم که خلق هم اکنون بپاخیزد. خلق اینک توسط فرزندان پیشاهنگش، نمایندگی می شود." (ص ۲۹ _ مقدمه)

هنوز هم کسانی در برخورد به گذشته سازمان با کوتاه اندیشی اقرار ما به وجود شرایط عینی انقلاب در آنزمان را نادرست می خوانند. از اینرو لازم است در رابطه با علت سبب سبب سکون بر مبارزات توده ها و فقدان جنبش های وسیع خودبخودی کارگران در آن دوره از زاویه دیگری نیز این موضوع را مورد توجه قرار دهیم.

حزب توده از درک این واقعیت عاجز بود که پراکندگی و کم وسعت بودن مبارزات توده ای را همواره نمی توان به عوامل پایه ای نسبت داد. این درست است که رشد تضادها در پایه بمثابة عوامل زیربنائی بالاخره در رونبا بصورت مبارزه طبقاتی انعکاس می یابد. ولی عوامل رونبائی نیز بنوبه خود در زیربنا تأثیر می گذارند. حتی گاه ممکن است عوامل رونبائی معینی هر چند بطور موقت به سدی در مقابل بروز و انعکاس کامل شرایطی که در زیربنا موجود است تبدیل شوند و تأثیر خود را بر روند مبارزاتی بجای گذارند. انگلس در مقابل ماتریالیست های مکانیکی زمان خود بجا مطرح می

کرد که: "وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا (یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آنها از قبیل تشکیلاتی که بدست طبقه فاتح بعد از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می گردند و غیره، همچنین اشکال حقوقی و بخصوص انعکاسات تمام این مبارزات واقعی در مغزهای شرکت کنندگان، از نظر تئورهای سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آنها به سیستم های خشک و لایتغیر (Dogma)_) همچنین تأثیرشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می نمایند و در بسیاری موارد بطور اخص شکل آنها را تعیین می کنند..." (از نامه انگلس به ژوزف بلوک _ لندن ۲۱_۲۲ سپتامبر ۱۸۹۰)

(۷) این نه رفیق رزمنده در مقاطع زمانی مختلف به شهادت رسیدند و همگی با مرگ خونین و پر افتخار خویش در راه آزادی کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های در بند ایران، نشان دادند که نام حقیقی آنها نه "خرابکار" (آنطور که ساواک شاه می نامید) بلکه انقلابی کمونیست می باشد که تحت نام چریک فدائی خلق مبارزه می کنند. اسامی این چریکهای فدائی خلق بقرار زیر است . رفقا:

امیر پرویز پویان، رحمت الله پیرو نذیری، منوچهر بهائی پور، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاخی، محمد صفاری آشتیانی، احمد زبیرم، عباس مفتاحی و حمید اشرف.

(۸) در سال ۵۰ ساواک و دیگر نیروهای سرکوبگر شاه ضربات سنگینی به سازمان وارد آوردند که اساساً بدلیل عدم تجربه انقلابیون در ابتدای کار از جمله عدم اختفای کامل رفقا _ هنوز عده زیادی از رفقای ما زندگی نیمه علنی داشتند، عدم تخلیه خانه های تیمی بلافاصله پس از دستگیری یک رفیق و غیره بوجود آمد، تنها تعداد انگشت شماری از اعضای سازمان بجا ماندند که اسامی آنان بقرار زیر است. رفقا: حمید اشرف، احمد زبیرم، صفاری آشتیانی، حسن نوروزی، عباس جمشیدی رودباری، شیرین معاضد، فرخ سپهری و رفیق علی اکبر(فریدون) جعفری.

در همین سال با فاصله های زمانی کوتاه، رفقا نسترن آل آقا، فرامرز شریفی و مهدی فضیلت کلام ارتباط گرفتند.

بدلیل ضربات سال ۵۰ برخی از ارتباطات تشکیلاتی گسسته شده بود از جمله ارتباط رفقا کیومرث سنجرى و رضا یثربى (با توجه به دستگیری رفیق فریبرز سنجرى که رابط آن رفقا با سازمان بود) که مجدداً در سال ۵۱ وصل شد.

(۹) همین خانواده ها بودند که در فرار اشرف دهقانی از زندان کمک های شایانی به او نمودند.

(۱۰) علیرغم حاکم بودن سیستم سانسور بر روزنامه ها، گاه خبرنگاران مبارزی با ظرافت خاصی سعی می کردند حدالمقدور واقعیت هائی را در رابطه با مبارزین مسلح، درج کنند. انتشار خبر درگیری بسیار شجاعانه رفیق احمد زبیرم در ۲۸ مرداد ۱۳۵۱ با مزدوران رژیم شاه در روزنامه کیهان مثال بارز این امر است؛ که تأثیر بسیار مثبت و برجسته ای در جامعه بجا گذاشت. در این خبر توضیح داده شده بود که چگونه وقتی رفیق با مزدوران که قصد دستگیری او را داشته اند مواجه می شود، به درگیری مسلحانه با آنها می پردازد و در حالیکه در این درگیری نابرابر زخمی شده و خون از وی جاری بود، خود را به منزلی می رساند. در آنجا چادری را که روی بند طناب حیاط خانه آویزان بوده برداشته و زخم خود را با آن می بندد. ولی او حتی در آن لحظه خاص نیز فراموش نمی کند که پول چادر را به صاحب آن (زن آن منزل) بپردازد. سپس با خونسردی کامل اهالی خانه را به زیر زمین موجود در حیاط خانه برده و خود با سنگر بندی، به آخرین درگیری با مزدوران دولتی که دیگر سررسیده بودند، می پردازد. بلی، اینگونه "عناصر یک اخلاق نوین" در جامعه ما رواج می یافت.

(۱۱) برخلاف ادعای کسانی که چریک های فدائی خلق را متهم به بی توجهی به طبقه کارگر می کنند، در تمام این دوره سازمان انرژی قابل توجهی را جهت ایجاد پیوند با طبقه کارگر متمرکز کرده و علاوه بر انجام عملیات مسلحانه در ارتباط مستقیم با کارگران و زحمتکشان، به اقدامات مختلف از پخش اعلامیه در کارخانه ها گرفته تا تماس حضوری با کارگران مبادرت ورزید. روی این امر هم باید تأکید کرد که در آن شرایط پلیسی کسانی که مدافع مبارزه صرفاً سیاسی بودند و ضرورت مبارزه مسلحانه را در جامعه ایران درک نمی کردند، اساساً قادر به انجام چنین کارهائی با تضمین تداوم آن که لازمه فعالیت سیاسی در میان کارگران است، نبودند. بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران در شرایط ترور و اختناق حاکم تنها در پرتو مبارزه مسلحانه امکان پذیر بود لذا مدافعین دروغین طبقه کارگر در حالیکه تماماً در محافل خود علیه مبارزه مسلحانه سمپاشی می کردند، کاری جز حرافی در رابطه با طبقه کارگر از آنها ساخته نبود.

(۱۲) رفیق جزینی در کتاب "چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود" رهنمودهائی ارائه داده بود که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه می توانستند بسیار سودمند باشند که خود حاکی از احساس مسئولیت این رفیق در قبال چریکهای فدائی خلق بود. ولی واقعیت آن بود که دید رفیق جزینی چه از مبارزه مسلحانه و چه از مسایل دیگر از جمله تلقی او از دیکتاتوری رژیم شاه که در دیگر نوشتجات متناسب به او بطور روشن منعکس است، در مقابل دید بنیانگذاران سازمان ما و تئوری مبارزه مسلحانه قرار داشت.

(۱۳) رفیق حرمتی پور در سال ۵۲ و اشرف دهقانی در اواخر تابستان سال ۵۲ برای تماس با جنبش های آزادیبخش در منطقه خاورمیانه، تهیه تدارکات لازم از جمله سلاح برای سازمان، پیشبرد کارهای تبلیغاتی و بطور کلی برای ایجاد یک پشت جبهه برای سازمان به منطقه رفته بودند. رادیو میهن پرستان که تأثیرات بسیار برجسته ای در معرفی سازمان ما و همچنین سازمان مجاهدین خلق و رواج و تبلیغ نظرات و ایده های این دو سازمان در جامعه داشت و در ایجاد جو انقلابی در بین شنوندگان پیشمار خود نقش بارزی ایفاء کرد، در این دوره براه افتاد و به کار آگاهگرانه پرداخت.

(۱۴) در رابطه با اثرات کار تبلیغی چریک ها، بی مناسبت نیست در اینجا خاطره ای از رفیق بسیار ارزنده علی اکبر (فریدون) جعفری نقل شود.

رفیق جعفری از دوره پس از ضربات سال ۵۰ تا زمان شهادتش (اردیبهشت ۵۴) ابتدا در کنار رفقا حسن نوروزی و حمید اشرف و پس از شهادت رفیق نوروزی (بیستم دیماه ۱۳۵۲) همراه رفیق حمید اشرف سنگین ترین و بیشترین بار سازمان را بدوش کشید. این رفیق بزرگواری که تا حدی گمنام مانده رفیقی بود که با حضور و فعالیت خود در همه زمینه های عملی مبارزه، موفقیت آنها را تضمین می کرد. از عملیات نظامی گرفته (رفیق در صحنه عملیات با چنان شجاعت و خونسردی عمل و رفتار می نمود که اگر نقصی هم در کار بوجود می آمد، آنرا بر طرف می کرد.) تا کارهای تدارکاتی، انتشاراتی و غیره، تا حل مسایل و مشکلات ارتباطی، تا آموزش سیاسی و نظامی اعضای جدید و ... و ... رفیق جعفری همه را با انرژی بیکرانی که در او نهفته بود انجام می داد. از اینرو وی همواره بلحاظ شایستگی و کاردانش مورد تحسین رفقای دیگر قرار داشت. در این میان خصلت های کمونیستی او - صمیمیتش، بی تکلف بودن و تواضع انقلابی همراه با روحیه سرشار از زندگی و بسیار شادش که با حدیث و منضبط بودن وی درآمیخته بود، چنان رفقا را به وجد و فعالیت برمی انگیزت که خود عامل بارزی در پیشبرد کارها بشمار می رفت.

یکبار رفیق جعفری برای آموزش نظامی چند تن از اعضای جدید به کوره پز خانه متروکی که در فاصله ای از یک ده (در حوالی مشهد) قرار داشت می رود. در آنجا رفقای جدید به تمرین تیراندازی می پردازند. پس از اتمام کار هنگامی که آنها قصد عبور از ده را داشتند، ناگهان مورد محاصره روستائیان قرار می گیرند. این روستائیان به رفقا مشکوک شده بودند و هر طور بود می خواستند رفقا را دستگیر نمایند. صحنه بسیار حساسی بوجود آمده بود. نه میشد روی این مردم اسلحه کشید و با آنها درگیر شد و نه می بایست اجازه اقدام خاصی را به آنها داد. در این زمان رفیق جعفری دست به ابتکاری زده و ناگهان تیری در هوا شلیک می کند و با فریادی پر هیبت که روستائیان را سر جای خود میخکوب می کند، سکوتی بوجود می آورد. آنگاه رفیق شروع به صحبت می کند و به روستائیان می گوید: ما خلاف کار نیستیم. ما چریک های فدائی خلق هستیم که بر علیه ظلم و ستم شاه و برای رفاه و آزادی زحمتکشان و خلق ستمدیده امان اسلحه بدست گرفته و مبارزه می کنیم و ... سخنان دیگری با زبان ساده به آنها می گوید. سپس اعلامیه کوچکی را که آرم سرخ سازمان روی آن قرار داشت از کیف کمری خود درمی آورد و متن آنرا که عمدتاً اهداف چریک های فدائی خلق از مبارزه را بیان می کرد برای روستائیان می خواند. (تعدادی از این اعلامیه ها را همه رفقا در کیفی در کنار اسلحه و دیگر تجهیزات نظامی خود همیشه به همراه داشتند، تا در شرایط خاصی که رژیم از ناآگاهی توده ها برای دستگیری چریک ها سوءاستفاده می کند، مورد استفاده قرار گیرند). با شنیدن سخنان رفیق جعفری، دیدن اعلامیه با آرم سرخ سازمان و ... روستائیان به رفقا اعتماد می کنند و یکباره آن جو مشکوک و خشن به جوی صمیمی و هیجانی تبدیل می شود. روستائیان رفقا را به آغوش می کشند. سر و صورت آنها را غرق بوسه می کنند و هر یک از آنان به اصرار از رفقا می خواهند که برای صرف غذا به خانه آنها بروند. البته رفیق جعفری و دیگر رفقا این دعوت را نمی پذیرند و با گرمی از آنها خداحافظی کرده و به پایگاه های خود برمی گردند.

(۱۵) در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک در رابطه با شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی آمده است. "تحت تأثیر تجربیات انقلابی و جنگ های توده ای، گرایش (نظری) به مبارزه مسلحانه توده ای روز بروز بیشتر می شد. در این ضمن تجربه کوبا هم مورد توجه قرار گرفت. کسانی پیدا شدند که می خواستند با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست، دست به عمل مسلحانه بزنند. اما هنوز شروع نکرده در بند افتادند و بنابراین نتوانستند تجربه مثبت یا منفی برای جنبش فراهم کنند. بنابراین علیرغم ادعای برخی، شکست گروه هائی که می خواستند دست به عمل مسلحانه بزنند، بهیچ وجه نمی تواند دال بر نادرستی مبارزه مسلحانه باشد. زیرا شکست ها ناشی از یک رشته اشتباهات تشکیلاتی و عدم ملاحظه قواعد مخفی کاری بودند." (ص ۲۷-۲۸). همانطور که بعداً معلوم شد گروه مورد بحث رفیق احمدزاده همانا گروه جزنی بود.

(۱۶) رفیق ارمغانی که گفته می شود یکی از افرادی است که کتابهای رفیق جزنی توسط او از زندان به سازمان منتقل شده است در ارتباط با محفلی که به "گروه مهندسین" شهرت یافت در سال ۵۰ در تبریز دستگیر شد. این گروه دارای تفکرات حزب توده ای بود که بعدها کسان دیگری نیز از آن وارد سازمان شدند.

(۱۷) شاید عدم صراحت رفیق جزنی در بیان اختلاف نظرات خود با نظرات رفیق احمدزاده و عدم تعیین خط و مرزهای مشخص بین نظرات خود و نظرات پایه ای سازمان به خاطر آن باشد که رفیق جزنی با توجه به محدودیت های زندان و عدم دسترسی به خود کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی"، هم تاکتیک" شنیده های خود از این کتاب (یعنی برداشت هائی که به طور افواهی از اعضا و هواداران سازمان به وی منتقل می شد) را مورد نقد قرار می دهد. در این صورت لازم بود همین واقعیت ذکر شود تا با بوجود آمدن امکان خط کشی روشن بین آن برداشت ها با اصل مطلب، مبارزه ایدئولوژیک شفافی به جریان افتد. در هر حال، با همه احترام به رفیق جزنی باید گفت در پیش گرفتن چنان شیوه برخوردی در مبارزه ایدئولوژیک شیوه ای نادرست و مخالف تعالیم کمونیستی است. بهترین منبع برای یادگیری شیوه درست و کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک، آثار لنین این آموزگار واقعا برجسته طبقه کارگر جهان است. او بخصوص تأکید کرده است برای اینکه به وحدت برسیم باید ابتدا خط و مرزهای مشخصی بین نظرات خود بکشیم. لنین خود همواره اینچنین رفتار کرد. او برای رد نظری که با آن مخالف بود می کوشید آن نظر را درست به همان صورتی که در واقعیت مطرح است بدون هیچ دخل و تصرفی و به بهترین وجه ممکن برای خواننده خود تشریح نماید و سپس به نقد آن نظر می پرداخت. آثار لنین گواه چنین شیوه برخورد کمونیستی از طرف وی است.

(۱۸) آنها با تئوری بافی در جهت انکار وجود شرایط عینی انقلاب در ایران و اخلاط این ترم با "موقعیت انقلابی" اینطور تبلیغ می کردند که چون شرایط عینی انقلاب در ایران وجود ندارد. (از نظر آنها یعنی موقعیت انقلابی) پس توده ها نمی توانند بر علیه دشمنان خود مسلح شوند.

(۱۹) البته باید به این نکته توجه داشت که در این دوره علیرغم حاکم شدن خط رفورمیستی در سازمان هنوز رفقای صادق و مبارز در درون آن کم نبودند. حساب این رفقا و هواداران انقلابی سازمان را باید از گردانندگان آن در سال ۵۷ جدا نمود.

(۲۰) در سالروز رستاخیز سیاهکل (۱۹ بهمن سال ۱۳۵۷)، دارو دسته خمینی برای اینکه در برگزاری تظاهرات سازمان در این روز اخلاط بوجود آورند (آنها می دانستند که در این تظاهرات تعداد بسیار زیادی شرکت خواهند کرد. همچنانکه بعدها نیز سازمان تظاهرات چند صد هزار نفری بر پا می کرد)، اعلام کردند که بازرگان (نخست وزیر دولت موقت خمینی) در دانشگاه تهران سخنرانی خواهد داشت. بناچار سازمان تاریخ تظاهرات ۱۹ بهمن را به روز ۲۱ بهمن تغییر داد. همزمان با این تظاهرات بمناسبت گرامیداشت رستاخیز سیاهکل بود که قیام دلاورانه ۲۱ و ۲۲ بهمن بوقوع پیوست. در این زمان دارودسته خمینی در پشت میزهای مذاکره مشغول تحویل گرفتن قدرت دولتی از گردانندگان رژیم پیشین بودند که با شنیدن خبر حمله توده ها به پادگان ها، همپالگی های خود را به خیابان فرستادند تا مانع قیام توده ها شوند. از جمله هادی غفاری _ لمین مرتجعی از دار و دسته خمینی که بعد از انقلاب به یک سرمایه دار کثیف تبدیل شد (یکبار - در سالهای ۶۰- کارگران مبارز کارخانه جوراب استارلایت، که وی صاحب آن بود، علیرغم شرایط اختناق حاکم، در مقابل برخوردهای بسیار ظالمانه و کثیف او در حق کارگران، گوشمالی حسابی به وی دادند). بلندگو بدست مردم را خطاب قرار داده و فریاد می زد: "به خانه هایتان برگردید، امام دستور جهاد نداده است." اما توده های ستمدیده ایران که کاملاً حس می کردند با رفتن شاه مبارزه آنها به پایان نرسیده، توده هایی که می دانستند هنوز ریشه امپریالیسم از ایران کنده نشده و بهمین خاطر پس از فرار شاه از ایران شعار داده بودند: "بعد از شاه نوبت امریکاست"، یکپارچه بپا خاسته و دست به قیام زدند.

(۲۱) امروز فرخ نگهدار که در حساس ترین دوره جنبش در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار گرفت، به عنوان یک عنصر خائن به توده ها شناخته می شود. وی وهمپالگی هایش در "سازمان فدائیان خلق _ اکثریت"، در سال ۶۰ همدست رژیم جمهوری اسلامی در جنایات وحشیانه اش بر علیه مردم سراسر ایران شدند.

سابقه سیاسی فرخ نگهدار پیش از ورود به سازمان چریک های فدائی خلق ایران، مختصراً به شرح زیر است: وی در سال ۴۶ به عنوان یک دانشجوی مرتبط با گروه جزئی دستگیر شد و در سال ۴۹ با اظهار توبه و ندامت از زندان آزاد گردید. هنوز مدت کوتاهی از دوره "آسایش" در خارج از زندان نگذشته بود که شلیک گلوله های رزمندگان چریک فدائی در سیاهکل و انتشار نام رفقائی که پیشتر در گروه جزئی فعال بوده و وی آنها را می شناخت، رعب و هراس شدیدی در دل او بوجود آورد. چرا که می دانست ساواک برای کسب اطلاعات از رزمندگان فدائی به هرکسی رجوع خواهد کرد و در نتیجه به سراغ او هم خواهد آمد. بنابراین با عجله از ایران خارج و خود را به افغانستان رساند. اما این عمل حساسیت ساواک را بیشتر نسبت به او برانگیخت. در نتیجه ساواک از طریق قاچاقچیان که با آنها در ارتباط بود، او را در آن کشور دستگیر کرده و به ایران برگرداند. در بازجویی در زندان ساواک متوجه واقعیت قضیه و بیهودگی اقدامات خود شد. با اینحال با اوج گیری جنبش مسلحانه در ایران او نیز در کنار افرادی که "جرمشان" تنها آشنائی و یا حداکثر هم فکری با رزمندگان انقلابی بود، سالها در زندان ماند. تا اینکه در سال ۵۶ آزاد شد.

(۲۲) وقتی علی کشتگر در سال ۵۸ به عنوان یکی از سخنگویان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران معرفی شد، کسانی که او را از نزدیک می شناختند مدتها در حیرت بودند که چگونه او به درون سازمان راه یافته و چه اشتباهی در کار بوده است؟!

واقعیت اینست که علی کشتگر قبل از ورود به سازمان فاقد هرگونه سابقه فعالیت جدی سیاسی و مبارزاتی بود. از اینرو حضور او در سازمان آنهم به مثابه یک سخنگو تاثیر بسیار منفی روی کسانی که وی را از نزدیک می شناختند، بجا گذاشت. در همین رابطه بی مناسبت نیست برخورد بعضی از دوستان او نیز به عنوان نمونه ذکر شود. افرادی از هم دوره ای های وی در دانشکده کشاورزی کرج که بعداً نیز به عنوان مهندس کشاورزی همکار او بودند وقتی متوجه حضور وی در سازمان شدند، درست با طرز تفکر افراد عادی خرده بورژوا که سعی می کنند از هر موقعیت برای تأمین منافع شخصی خود استفاده کنند، گفتند: مثل اینکه الان وقتشه که ما هم وارد سازمان چریکهای فدائی خلق بشویم _ چون از نقطه نظر آنها به نظر می رسید که کسب مقام و شهرت حالا دیگر از این طریق به دست می آید.

(۲۳) از جمله این افراد می توان از جمشید طاهری پور نام برد که بعد از خروج از زندان یکی از مسئولین سازمان شد. جالب است که این فرد در همان در خروجی زندان وقتی با جمعیت بزرگی روبرو شد که با اشتیاق شعار درود بر فدائی می دادند، همه عقابش را در مورد "مضرات جنبش فدائی" از یاد برد و خیلی زود چهره عوض کرد. او دوباره خود را طرفدار فدائی جلوه داد. بواقع جمعیت هوادار چریک های فدائی خلق او را مجبور ساختند شعارهای آنها را تکرار کند.

(۲۴) مرکزیت سوم تنها پس از اعلام رسمی نظرات خود در جنبش (بنام نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران) در صدد ارتباط با دو رفیق شورایی در خارج از ایران بر آمد؛ و هنگامیکه متوجه مخالفت شدید آنان با نظرات و اقدامات غیر دمکراتیک خود شد، یکی از اعضای خود محمد رضا غیرائی (_ این فرد در شرایط پس از خرداد سال ۶۰ که ارادل و

اوباش حکومتی، مبارزین، از نوجوان گرفته تا پیر و زن حامله را در همه جا از دم تیغ می گذارند، بی اعتنا به چنین جنایاتی، در ادامه خط سازشکارانه شان با رژیم خمینی برای کسب اجازه جهت انتشار "کار" - نشریه آنها- به وزارت کشور مراجعه نمود. مزدوران رژیم که حال دیگر تحمل فعالیت سیاسی توده ای _ اکثریتی ها را هم نداشتند، و تر و خشک را با هم می سوزاندند در همانجا وی را دستگیر و سپس اعدام نمودند.) را به خارج فرستاد تا امکانات سازمان در خارج از کشور را در دست خود متمرکز نماید. همین فرد بود که ماهها وقت رفقا در خارج را که بهر ترتیبی شده بود، خواهان برگشت به ایران بودند، گرفت. او حاضر نبود از طریق رابط هایی که رفیق حرمتی پور و اشرف دهقانی معرفی می کردند امکانات را به دست گیرد بلکه با اصرار تمام خواهان آن بود که اشرف یا رفیق حرمتی پور همراه او به جاهای مختلف مسافرت کنند و از طریق این دو و با حضور مستقیم آنها در جریان ارتباطات و امکانات موجود قرار گیرد. از آنجا که امتناع این دو نفر از خواست نماینده مرکزیت سوم _ در شرایطی که اختلاف نظرات دو طرف آشکار شده بود_ می توانست بهانه به دست این مرکزیت بدهد و در نتیجه، در تحقق خواست این دو، که هنوز خواستار حل اختلافات خود با مرکزیت سوم و رفقای هم نظرشان بودند، اخلاص بوجود آورد، آنها علیرغم خواست خود وقت و فرصت گرانیهای آن دوره را صرف تحویل تمام و کمال امکانات سازمان در منطقه خاورمیانه و اروپا به نماینده مرکزیت سوم نمودند.

(۲۵) در ضمن آنها مطرح کردند که رفیق حرمتی پور نیز مسئولیت نظامی گیلان را بعهده بگیرد. (طبق تقسیم بندی اساسنامه ای شان در آنزمان برای هر استان یک مسئول نظامی و یک مسئول سیاسی تعیین می کردند)

(۲۶) در این میان بخصوص اشرف دهقانی به تنهایی برای اجتناب از انشعاب تلاش زیادی نمود. به نظر او علیرغم اشغال رهبری سازمان توسط سازشکاران و فرصت طلبان، هنوز عناصر صادق و مبارز زیادی چه در درون سازمان و چه در ارتباط نزدیک با آن وجود داشتند که اگر با حفظ پرنسیب های مبارزاتی امکان ماندن در سازمان بود، می شد به کمک این عناصر، سازمان را از ورطه ای که در آن قرار گرفته بود نجات داد. او اعتقاد داشت که یک مبارز کمونیست همیشه باید در جهت وحدت حرکت کند و هرگز تن به انشعاب ندهد مگر اینکه واقعا حفظ اصول و پیشبرد منافع توده ها انشعاب را به امری اجتناب ناپذیر تبدیل نماید.

(۲۷) این جریانها در آنزمان شدیداً در تلاش بودند که تئوری مبارزه مسلحانه را در ذهن جوانانی که تازه پا به میدان مبارزه گذاشته بودند، تئوری غیر مارکسیستی که گویا صرفاً به کار نظامی اهمیت می دهد، معرفی نمایند. برای این منظور بطور هیستریک جملاتی را از آثار بزرگان مارکسیسم نقل می کردند و همچون آیه های مذهبی بر علیه نظرات چریک های فدائی خلق بکار می بردند. اما همین ها که بخصوص ما را متهم می کردند که گویا نقش پر اهمیت طبقه کارگر در انقلاب را درک نمی کنیم ، قیام شکست خورده بهمین را قیام پیروزمند خوانده و بهار متعاقب آنرا برای توده ها "بهار آزادی" جلوه دادند، بدون آنکه مدعی باشند که طبقه کارگر قیام بهمین را رهبری کرده است! حال، آنها دیگر بیاد طبقه کارگر و نقش آن در انقلاب نبودند و کاری به این آموزش کمونیستی نداشتند که در عصر حاضر هیچ قیامی بر علیه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری، بدون آنکه تحت رهبری طبقه کارگر صورت گرفته باشد، نمی تواند پیروز شود و محکوم به شکست است. در برخورد با مسایل عملی جنبش، آنها عمده توجه خود را به تضادهای درونی حکومت معطوف ساخته و طبقه کارگر و دیگر توده های تحت ستم ایران را به حمایت از این یا آن جناح رژیم فرا می خواندند.

(۲۸) البته در اینجا خطوط اصلی پروسه مطرح می شود. واضحست که تا رسیدن به چنین مرحله ای جنبش از پیچ و خم های مختلفی می گذشت و مشکلات و دشواری های فراوان در سر راه بود.